

# جمهوری ایرانی چیست و اصول کلی پیشنهادی "قانون اساسی" آن

## کوششی از انجمن سیمرغیان

اتفاقاتی که در این چندماه پس از تقلب در به اصطلاح انتخابات در ایران روی داده است، جامعه ایرانی را به جنبشی نو انگیزته است. ایرانیان آزاده در این جنبش، پاسخ سی سال زشت کاریهای استبداد حکومت دینی حاکم بر ایران را، با فریاد های خود، به آنها داده اند. اما این فریادها برای ادامه جنبشی که به دنبال "آرزو" هایش است، کافی نیست. این جنبش باید هم توانایی خود را گسترش داده و هم اندیشه جنبش را روشن سازد و هم برنامه آینده اش را به مردم معرفی نماید. هر جنبشی زمانی پیروز خواهد شد که تخم اندیشه آن، در خاک فرهنگی اش، کاشته و آبیاری شده باشد. فرهنگ ایران، "آرمان" های ایرانی است که از کاریز وجودشان تراویده است. اگر جنبشی تنها در شعارها بماند و برای محتوای آن کاری نکند، بسیار زود سرد و بی رمق می شود و کم کم از جامعه محو می گردد. در این جنبش که حاکمان بی مایه حکومت اسلامی، نهایت پرخاشگری و تجاوزات خود را نسبت به ایران و ایرانی نشان داده اند و خون مردمان را بر زمین ریخته اند، حاشا که این فداکاریها و بزرگی های نهفته در این جنبش، بسادگی از بین بروند. چشم امید ایران به ایرانیان آزاده ای دوخته شده است تا درفش کاویانی را بر دست گیرند و بر ضحاکیان حاکم بر ایران بشورند. حق و حقوق، آزادی، ارجمندی و بزرگی انسان را، هیچ قدرتی به او نخواهد داد، بلکه این قدرتها، این ارزشهای بزرگ گوهری انسان را غصب کرده اند و باید که از آنها بازستانده شوند. این بازستانی از راه خشم و تنفر و پرخاشگری و قهر نیست، بلکه در شورش خالی از اینهاست که می تواند مردمان را در کنار یکدیگر قرار داده و پستو های مخفی حاکمان را که در آنها خود را مخفی کرده اند، سست و ویران سازد.

نگاهی به درون تمامی نیروها و سازمانهایی که در سال پنجاه و هفت در مبارزه بر علیه استبداد شاهی شرکت داشتند، نشان داد که آنها نیز بلحاظ بینش "تقلید"ی خود، برنامه ای از "خود" نداشتند. این بی توجهی، ما را وادار می دارد که نگذاریم تجربه آنزمان تکرار شود. تکرار هر تجربه ای در جامعه، نشانگر تنگی در "دید" آن جامعه است که توانایی تجربه های نو را ندارد و عادت به تکرار کرده است. تجربه پنجاه و هفت تا به امروز، می بایست چشمان ما را باز کرده باشد که هیچگونه رد پای از فرهنگ بزرگ ایران، در این انقلاب و حرفهایش یافت نمی شود. زیرا که فرهنگ ایران آموزه دینی حاکم بر ایران را نمی پذیرد و از آن دوری می کند.

ما که خود را ایرانی می نامیم، به چه صفت و اعتبار، ایرانی هستیم؟ آیا تا به حال به دنبال چنین پرسشی رفته ایم که "من ایرانی هستم" یعنی چه؟ آیا این "خود" متناقضی را که در ما درست کرده اند، می تواند ادعای "ایرانی بودن" کند؟ آیا این دو "هویتی" (هویت ایرانی و هویت اسلامی) که از ریشه با هم تناقض دارند، چگونه می تواند ادعای "من ایرانی هستم" را روشن سازد؟ کار این گفتگو پرداختن و روشن کردن این تناقضات نیست. اما در ادامه مطلب و در اصول پیشنهادی ما، هر انسان آزاده ای می تواند این تناقض ها را بیابد.

این درست است که بزرگی و فرزاندگی فرهنگ ایران که از "مهر مادری" آن می جوشد، توانایی در خود پذیرفتن تمامی باورها، عقاید و اندیشه ها را دارد و می کوشد تا همه باورها در کنار هم و با رعایت احترام به حقوق گوهری انسان، زمینه های پیدایش تجربه های نو را با هم بیافریند، اما در برابر باورها و عقایدی که خود را حقیقت کامل می دانند و تمامیت خواه و انسان ستیز هستند، خواهد ایستاد و ایستاده است.

با آشنایی و پرس و جو در نظرات مردمانی که در این اعتراضهای اخیر بر علیه استبداد حاکم شرکت داشته اند، نشان داد که باز اندیشه ای مستقل و ایرانی در کار نیست. بخصوص جوانان، این رژیم تمامیت خواه را نمی خواهند و می خواهند آزاد باشند و "پر" بزنند. آنهایی هم که حرفی برای گفتن داشته و دارند، بگونه ای باز از فکر تنگ حاکم، مایه می گیرد و نه از فرهنگ ایران. این تهیگاه، ما

را بر آن داشت که برنامه ای را بر پایه بن مایه های فرهنگی ایران، تنظیم نماییم و به جوانان دلیر و گستاخ ایرانی، و نیز به همه مردمانی که آزادی وطن و زندگی خود را آرزو دارند، هدیه دهیم تا با آن خود را در گفتگو و همپرسی قرار دهند و آنرا کامل کنند.

**یک نکته تیز و ظریف اما ژرف** را می بایست مطرح سازیم. در این جنبش، خواست "جمهوری ایرانی" به فریاد درآمده است. حتی حکومتی ملی نیز بیان نشده است. آیا "رازی" در آن نهفته است؟ ایرانیانی که این خواست را فریاد کرده اند، می بایست بدانند که این خواست، خواستی نیست که تنها در شعار بماند. فریاد این خواست، سرشار از مسئولیت و تعهد و ایستادگی است. زیرا که فریاد این خواست، فریاد "نه" به حکومت اسلامی حاکم بر ایران است. فریاد این خواست، فریاد "نه" به حکومت هر نوع دینی است که خود را مقدس و تمامیت خواه می داند. فریاد این خواست، فریاد "نه" به تبعیت از "الهی" است که امر به شکنجه و قتل می دهد. فریاد این خواست، فریاد شادی "برخاستن" دوباره ایرانی از "خاکستر" سیمرغی اش است. فریاد این خواست، فریاد "آرزوی" بنا نهادن "شهرخرم"، شهر آرمانی ایرانی است. فریاد این خواست، فریاد "رهایی" از "خود" متناقض یا دوگانگی در "هویت" ماست. فریاد این خواست، فریاد "زنده" شدن دوباره "تن" من گرفتار است.

آیا آنانیکه این خواست را فریاد کرده اند، می دانند که چه مسئولیت بزرگی را بر دوش گرفته اند؟ آیا بصرف اینکه رژیم فضا را به ما تنگ می کند، رواست که ما خود را تنها در لایه های سطحی خواستها، رها سازیم و دل به تغییر اندکی بندیم؟

فریاد "جمهوری ایرانی"، از هر طیفی که برخاسته است، یا خود آنان می دانند که چه چیز را می خواهند و یا اینکه شعاری است سطحی مانند شعارهای دیگر. با خواست "جمهوری ایرانی" در این جنبش، نقطه اوج تقابل یک "فرهنگ" با یک "آموزه" مقدس و خشک، خود را نشان داده است. از یکطرف ایرانی ای، که در ژرف ترین لایه های ناخودآگاهی اش، ایرانی مانده است و کمتر کوشیده است تا این لایه ها را بجوید و باز کند، و از طرف دیگر در خودآگاه دروغینش، مسلمان است. اکنون این دو خود را نشان می دهند. اگر فریاد "جمهوری ایرانی"، بخواهد خود را به "عرف و سنتهای" حاکم بر اجتماع بچسباند و یا از آنها تاثیر پذیرد، نه تنها هیچ بهره ای از آن بکار نمی آید، بلکه دوباره فکر اجتماعی را مبهم تر خواهد ساخت و جنبش را از داخل خالی و بی معنی خواهد کرد. چنین نکنیم ای دوستان. یکبار "صداقت" بخرج دهیم و "ایران" را بر سر عقاید و باورهای تنگ خود، به معامله نکشانیم. اینکار آنگونه "صداقتی" می خواهد که شمس شیرازی آنرا تعریف می کند: "به صدق کوش که خورشید زاید از نفست". "صداقتی" که گوهر انسان را در افشاندگی، همچون خورشید بدرخشاند. این فرصت را بجا دهیم و "خود" را از این هویت متناقض رها کنیم.

این جنبش با خواست "جمهوری ایرانی"، نمی تواند جنبشی باشد که از درون رژیمی استبدادی و دینی بخواهد به رستگاری برسد. "جمهوری ایرانی"، آرزویی نیست که بتواند با "اصلاح" در ساختار حکومت اسلامی حاکم بر ایران و اصلاح در تئوری خشک و مقدس آن (که ناشدنی است)، به سرمنزل پیروزی برسد. چشم "یاری" داشتن از کسانی که بر مبانی فکری خود مانده اند که "نظام همین است و نه یک کلام بیشتر و نه یک کلام کمتر"، ره بجایی نخواهد برد و از اینان به دور است که خواهان "جمهوری ایرانی" باشند. به این خواست و آرزو کسانی می توانند دست یابند که مشکل "هویت" متناقض خود را حل کرده باشند و خود "اصل و مرجع" باشند و نه "مقلد" این و آن و این آموزه و آن ایدئولوژی. و در بیانی بی پروا، "ایرانی" باشند.

طرح و بیان خواست "جمهوری ایرانی"، یک زمین لرزه فکری را در ایرانی بوجود آورده است. یا توانایی دارد که از این لرزه و تکان شدید، "جمشید" وار از خاکستر سیمرغی اش رستاخیز نماید و "جهانش" را بهشت سازد، یا این لرزه و تکان شدید، ترس و وحشت "جهنم" را دوباره بر وی چیره می کند و "آدم" وار در "برزخ" الله زندگی می کند تا شاید که "رحمت" الهی، دردها و گرفتاریهای موجود در زندگی اش را کم تسکین دهد.

از آنجا که مسئله "هویت" یا "خودیابی"، پیش درآمد نگاشتن و تنظیم اصول پیشنهادی ماست، در میان ما گفتگویی پیش آمد که آیا این جنبش از "خود" است؟ قرار گذاشتیم که در محدوده ای، به این کار پردازیم تا اصول پیشنهادی ما، جایگاه خود و مردم را بتواند به تصویر کشد. برای پی گرفتن این پرسش و گفتگو و تنظیم اصول پیشنهادی، هیچ جایی را مناسبتر و بی آرایش تر از "خرابات" که جایگاه آمیزش انسان و خدا و خالی از ریا و تزویر و دروغ است، نیافتیم. آنچه که در زیر می خوانید، پی آمد گفتگو و همپرسی چند تن از جوانان سیمرغی است. گفتگو بر دو نکته دور می زند. یکی، مسئله "خود بودن" یا "هویت" و دیگری خواست "جمهوری ایرانی" و اصول پیشنهادی ما در این جمهوری. کوشیدیم که گفتگو به درازا نکشد تا حوصله جویندگان بتواند آنرا همراهی کند. تمام نظرات ما جز "تلنگر" و "انگیختن، نیست. اینک گفتگو را آغاز می کنیم.

بهرام: در مورد "خود بودن" جنبش، من باوری ندارم که از "خود" باشد. جامعه ای که از سرتا پا، از بقال سرکوچه بگیرد تا کارمند فلان اداره اش، از محصل ساده اش بگیرد تا به اصطلاح روشنفکرش، در تقلید می سوزد، چگونه می تواند "خود" باشد؟ تا زمانی که "تخم" تقلید و از "خود بیگانگی" در تک تک ما خشکانده نشود، تخم "خود" بودن در ما کاشته و افراشته نخواهد شد. سده ها و هزاره هاست که در پیکر ما، تخم "عقیم" بودن را کاشته اند و دیگر در خاک وجود ما، جایی نمانده است که بتوان تخم "خود" را کاشت و پروراند.

سایه: پس ما، خود بیماری را می شناسیم. می شناسیم که تقلید، خاک کشت را خشکانده است. شناخت بیماری، اولین و بزرگترین گام مداوای آن است. بنابراین برای پاره کردن بندهای تقلید و از "خود" بیگانگی، باید بقیه راه را برویم.

بهمن: من فکر می کنم که این مسئله "خود"، با مسئله "هویت" در رابطه است. ما نمی دانیم چیستیم و کیستیم. ما را به آشوب درونی در هویت دچار کرده اند. گاهی هویت اسلامی داریم. اگر به ایران چپ نگاه کنند، هویت ایرانی ما گل می کند. اگر به شیعه بد گویند، یکدفعه شور علی به دلمان می زند و درد حسین و ناله اهل بیتش در صحرای کربلا، جگر ما را می سوزاند و هویت شیعی مان، گلوی ما را می گیرد. گاهی داد و هوار می زنند که الان باید همبستگی کرد، ناگهان هویت ملی علم می شود. اگر دیگر خیلی بخواهند روشنفکرانه و دموکرات! مطرح کنند، می گویند هویت اسلامی- ایرانی. به من تبریزی توهین می کنند، هویت تبریزی من در خطر قرار می گیرد. هزاران هویت درست کرده اند تا خود "هویت"، گم و ناپدید گردد. این در نابود کردن معنای ژرف "واژه" ها بسیار مهم است که با "شبه واژه ها"، واژه اصلی را از بین ببرند و در این تخریب، عاملان اصلی، چه حکومت‌های فاسد و چه روشنفکران مقلد، بطور آگاهانه عمل می کنند و از طرف دیگر، جامعه نیز که شامل تمام طیف های دیگر می شود، ناآگاهانه کار عاملان اصلی را ادامه می دهند. حالا شما تصور کنید چه نیرویی انسان می خواهد تا در برابر این سیل خروشان خانه خراب کن، بتواند بایستد و مقاومت کند.

فرانگیز: پس همپرسی را اینگونه آغاز می کنیم که "هویت" چیست؟ و آنرا تا آن اندازه ای که برای کار دوم ما اهمیت دارد، باز می کنیم.

هویت واژه ای عربی است و بصورت "هویة" نوشته می شود و معنی خود را در پوشش یک لغت می رساند. از آنجا که "هو" (به فتح واو) در زبان عربی، ضمیر مفرد مذکر غایب است، مقلدین از تجزیه هویة به دو لغت "هو" (به فتح واو) و "یة" (نسبیت)، می گویند که این "هو" (به فتح واو) در نزد عرفا! منظور خداوند است. حالا این خداوند همان "الله" است یا چیز دیگر، روشن نیست. البته به "الله" می خورد، چون هم مفرد است (تک و تنها) و هم مذکر است (نرینه) و هم غایب (بریده از مخلوقش). یا در لغتنامه ها می آورند که هویة از آنجا که "هو" (به فتح واو) در خود دارد، پس در اصطلاح عرفا! اشاره به ذات باریتعالی دارد. شما این ترجمه یا توضیح این لغت عربی را که مقلدین قرآن می نویسند، برای کسی که عرب زبان است بخوانید، حتما حسرت نداشتن چنین نخبه هایی! را

در وطنش خواهد خورد. می نویسند "هو" (به فتح واو) عبارت و کنایه از غیب مطلق است و یکی از اسما ذات است. و باز می گویند که هویت از لفظ "هو" (به فتح واو) گرفته شده که اشاره به غایب است و آن در باره خدای تعالی، اشاره است به کنه ذات او به اعتبار اسماء و صفات او، اشاره به غیبیت او. باز می نویسند که "هو" (در تلفظ مانند یا هو) در میان صوفیان! مخفف "هو" (به فتح واو) است و مراد خدای تعالی است، یا هو، یعنی ای خدا، "پنهانی" است که مشاهده آن غیر را درست نیاید. مراد اینان از خدای تعالی، همان "الله" مفرد مذکر غایب است که تصویرش پیکرانسان را از ترس و وحشت، به لرزه در می آورد. این "هو" (به فتح واو) را با "هو" (با واو کشیده) در فرهنگ ایران که تخم آمیزش بین همه پدیده هاست و سرشار از مهر و عشق است، اینهمانی می دهند. در قرآن هم لغت هویت وجود ندارد و هر جا که محمد از قول الله حرف می زند، وی را با ضمیر مفرد مذکر غایب "هو" (به فتح واو) می خواند. شاید بدین خاطر است که آن صوفیان! چنان برداشتی را از "هو" (با واو کشیده) ایرانی و "هو" (به فتح واو) عربی کرده اند. دو "هو" بی که متناقض هم می باشند.

شیرین: در جایی خواندم که نوشته بود هویت حق تعالی، عین اوست که ظهور آن ممکن نیست. مگر ممکن است که هویت پدیده ای، عین خود پدیده باشد؟

فرانگیز: چنین چیزی تنها در یک "آن" می تواند صورت پذیرد. مقلدین الله می بایست که این اینهمانی را بادوام و همیشگی سازند، در غیر این صورت الله نیز شکل ناپذیری اش را از دست می دهد و "روان" می شود.

شیرین: هویت در زبان عربی، به همان معنای مشخصات یک "چیز" و یا یک "شخص" بکار می رود و هیچ ربطی به الله یا ذات باریتعالی و این غایبین ندارد.

فرانگیز: اما واژه "هویت" که در فارسی، "هویت" نوشته می شود، ترجمه لغت identity و یا identität می باشد که از ریشه لاتین idem ساخته شده است که به معنی "همان چیز" است. این واژه گذشته طولانی دارد. مثلاً در یونان قدیم، این واژه را برای فلسفه، منطق و ریاضیات بکار می بردند که در این زمینه ها بتوانند افکار خود را گسترش دهند. در فرهنگ ایران نیز این واژه جایگاه خاص خود را دارد که بدان خواهیم پرداخت. کاربرد این واژه در مورد "انسان"، ظاهراً از زمان فروید و علم روانکاوی مطرح شده است. کلاً هویت خود را در دو شاخه مهم بروز می دهد. یکی هویت "خود" یا "من" و دیگری هویت های جعلی که از بیرون می کوشند تا در این "خود" رخنه کنند. اینها سایه وار با هم در راهند. این بدین معناست که به همان میزان که هویت "خود" شکل می گیرد، در همان حال هویت های بیرونی مانند هویت های اجتماعی، ملی، سیاسی، دینی و... نیز ساخته می شوند. یعنی ماجراهای اجتماعی می خواهند که بر روی هویت "خود" یا "من" تاثیرگذارند. این تنش را، این دو همواره خواهند داشت.

بهروز: بنا بر این امکان دارد که این دو حریف، در جایگاه تضاد با هم قرار گیرند. زیرا از یکطرف "خود"، خود را در برابر اجتماع در خطر می بیند و اگر برآستی "خود" باشد، در برابر حملات بیرونی خواهد ایستاد تا زنده بماند و از طرفی دیگر اجتماع می کوشد که این "خود" ها را در خود به نوعی حل سازد تا مشکلاتش کمتر شود.

مینو: پس بگونه ای جنگ ها و اختلافات و دشمنی ها، زیر سر همین در تضاد قرار گرفتن این دو می باشد. آیا با این حساب می توان آرامشی را تصور کرد؟

بهمن: جوامع سرمایه داری و یا استبدادی، با دید سود و زیان به منافع خود نگاه می کنند و آنچه که برای آنها مهم نیست، همین "خود" است. آنها "خود" می خواهند که مصرف کننده کالاهای آنها

(از هر نوعش) و مطیع و پیرو تئوری آنها باشد. اما جنبشها و اعتراضها و مخالفت‌های اجتماعی، نشان دهنده عدم پیروزی آنهاست و این امیدوارکننده است. به این تنش باز خواهیم گشت. در غرب نیز هویت، تحت هویت فرهنگی، هویت اجتماعی، هویت روانی یا روحی، هویت جنسی، هویت سیاسی یا مانند اینها، مورد گفتگو و تحقیق قرار گرفته است که بر روی هویت‌های فرهنگی و اجتماعی بیشتر تکیه می‌کنند. اما آنگونه که این واژه در جوامع ما امروزه بکار می‌رود، آنرا از ژرف بودنش، به لایه‌های سطحی فردی و اجتماعی کشانده است. این بدین معناست که استفاده این واژه، به خیلی زمینه‌ها خود را رسانده است و بکار برده می‌شود. پرونده‌ای را می‌خواهند باز و بسته کنند، دنبال هویت این پرونده هستند. کارت به اصطلاح ملی به مردم می‌دهند و آنرا هویت شخصی می‌نامند. سر مرز، گذرنامه شما امتحان می‌شود و از درون اطلاعات آن، هویت شما را در می‌آورند. مرده‌ای را برای دفن می‌برند، دنبال هویتش هستند. کسی مشکل خلاف دارد، می‌کوشد که جعل هویت کند. یک بدبختی که هیچ‌کسی و هیچ‌چیزی نداشته و یا ندارد و اکنون شانسش زده که برای خود کاری کند، می‌برندش محضر تا تعیین هویت برایش بکنند، به او نامی می‌دهند، شماره کارتی و به او می‌گویند تو از امروز این فرد هستی، با این حساب او دارای هویت شده است.

فرخ: در واقع کار هویت را ساده کرده‌اند که دنبال پیچ و خم‌ها نرود. امروزه هویت فردی کسی را از نام، آدرس، جنسیت، ملیت، وضع خانوادگی، شغلی، تعلقات دینی و از این قبیل اطلاعات، مشخص می‌سازند و به او یک هویتی می‌دهند که زندگیش را بتواند بچرخاند.

فرانگیز: این را قدرت می‌طلبند که آن هویتی را به فرد بدهد که خود می‌خواهد. به تعریف ساده امروزه، هویت فردی، که در زندگی عادی مردم متداول است این است که فرد را بتواند به بیرون از خودش بشناساند (نه معرفتی). و در صحنه اجتماعی، تعلقات گروهی، جغرافیایی، تاریخی و ... برای او هویت می‌سازد و او را هر از چندی به اینسو و آنسو می‌کشاند.

فرخ: پس این آشفتگی بازار هویت‌های رنگارنگ از چه چیز مایه گرفته است؟ من نمی‌دانم هویت ملی است، اسلامی است، ملی - اسلامی است، شیعی است، تبریزی است، بلوچی است، و یا ...

فرانگیز: با طرح این پرسش و پی‌جویی آن، بهتر است که ببینیم فرهنگ ایران چه در دست دارد. در بالا گفتیم که هویت، واژه‌ای عربی است. این بدین معنا نیست که آنها تمامی آنرا درست کرده‌اند. در این واژه پیشوند "هو" زمینه‌های دیرینه ایرانی دارد که معربش "هو" (به فتح واو) و سپس از آن هویت ساخته شده. این "هو" چیست؟

در بینش فلسفی فرهنگ ایران، هستی بر سه اصل، سه تخم، سه محرک، سه مغ استوار است. اینها عبارت هستند از "سپنتا مینو"، "هومینو" و "انگرامینو". سپنتامینو و انگرامینو را چون دو اسبی می‌دانستند که ارابه هستی را به پیش می‌بردند و هومینو میان هر دو بود که این حرکت را سامان می‌داد. سپنتا مینو اصل مادینگی و انگرامینو اصل نرینه جهان بود که میان این دو را "هومینو" پر کرده بود و تهی‌گاهی وجود نداشت (البته تلفظ این "هو" در هومینو، با فتح واو نیست، بلکه با واو کشیده بیان می‌گردد). در الهیات زردشتی، سپنتامینو به اهورامزدا و انگرامینو به "اهریمن" تبدیل شد و در اثر این دگرگونی، این دو، "میان" خود را، یعنی "هومینو" را از دست دادند و خلاء ی ما بین آندو ایجاد شد که به ثنویت دچار گردید، ثنوبیتی که تخم قهر و تجاوز و پرخاشگری و تقسیم هستی به خوب و بد، نور و تاریکی و ... را در میان مردم کاشت.

بهرام: من فکر می‌کنم که در ثنوبیت، ناسازگاری درونی نهفته است. بدین معنا که دو قطب متضاد، در کشاکش و تنش همیشگی قرار دارند و در این کشاکش، جایی برای آشتی با هم نگذاشته‌اند و میلی هم به آمیختن با یکدیگر ندارند. اما در تثلیث، جای پای نیروی سوم دیده می‌شود که نقش اساسی در این تفکر دارد. تثلیث به همان معنی خشک سه یکی کردن و یا سه بخش کردن را نمی‌توان در

مقوله های فلسفی وارد کرد. البته در حوزه فکری اسلامی، خود را کشانده است. یک قطب "الله" است که فراسوی همه چیز است و قادر مطلق، قطب دوم، رسول الله است که باز با خود "الله" رابطه مستقیم نمی تواند داشته باشد، یعنی از او جداست، و قطب سوم مخلوقات اویند که همه اینها از هم بریده اند.

شیرین: این سه تخم یا سه اصل، بیانگر تثلیث نیست؟

فرانگیز: تثلیث لغتی عربی است و به "سه بخش کردن"، "سه گوشه کردن" و شبیه اینها تعریف می شود. تثلیثی را که مقلدین به قرآن مطرح می کنند، بر پایه همین "سه" جدا از هم است. یعنی "سه" ای که از هم بریده و پرت هستند. طرح این شکل از تثلیث از جانب اینان، بخاطر این است که بتوانند "توحید" خود را، برتر از آن بشناسانند. این توحید در واقع الله را بعنوان تنها "اله" می شناسد و اوست که مجموعه همه "مطلق" هاست و انبار همه دانشها از پس و پیش. در حالیکه در فرهنگ ایران، تخم هستی بر "سه تا یکتایی" استوار است. سپنتامینو و انگرامینو، جدا و بریده از هم نیستند، بلکه با نیروی آمیزش سومی که "هومینو" ست، هر سه به "یکتایی" میرسند. به زبانی دیگر، این سه، در "کثرت" و در "هماهنگی" به "وحدت" خواهند رسید. اصل این "سه تا یکی" شدن، همان نیروی عشق و مهر نهفته ای است که در میان هر "تخمی" وجود دارد. این "هومینو" همان "بهمن" است که گم و ناپیداست و اصل آبستنی در هر چیزی است و همین "هو" ست که در واژه ای که امروز بصورت "هویت" خوانده می شود، همه را بدنبال خود می کشد.

مینو: به نظر من، آموزه اسلام، هم "ثنویت" است و هم "تثلیث" (در فرض خشکش). ثنویت است چون جهان هستی را به دو بخش تقسیم کرده است و همه چیز را با این "دو" می سنجد. می گوید من "حقم" و تمام کسانی که مخالف من هستند، "ناحق" و بزبان خودش "باطل". می گوید آن کسانی که به من "ایمان" می آورند، "مؤمن" به من هستند و کسانی که به من ایمان نمی آورند، "کافر" یا "مشرک" و یا ... هستند. و هزاران ادعای دیگر. اما تثلیث نیز هست به همان اعتبار که بهرام بیان کرد. سه بخشی است که از هم پاره اند و "میانی" ندارند.

بهر روز: توحیدی که اینان مطرح می کنند، در واقع حل کردن این دو در هم است. چون از "تضاد" وحشت دارند و آنرا بعنوان یک "دشمن" می پندارند، نمی توانند تصور کنند که حق و باطل (به باور آنها)، نور و تاریکی، مؤمن و مشرک و ... می توانند با هم باشند. یکی از اینها زیادی است و باید برود و از آنجاکه خود را برحق می دانند، تمامی مخالفین خود را، جزو رفتی ها می دانند. از طرف دیگر چون در مسیحیت این تثلیث را می بینند (البته بدون درک آن) و باز خود را تکمیل کننده قبلی ها می دانند، پس پدر و پسر و روح القدس به چه کار مخلوقات و "آدم" ها می خورد؟ قرار بر این گذاشتند که این "تثنت" ها و سردرگمی ها در حوزه های عقیدتی را یکبار و برای همیشه از میان بردارند. الله را بعنوان تنها و تنها خالق و صاحب جهان و هستی تبلیغ کردند که نه اهورامزدایی باشد و نه اهریمنی، و نه پدری باشد که با پسرش و با همکاری روح مقدس، مردم را به بازی بگیرند. اما در شکم همین الله، همین ثنویت و تثلیث ماند و از آنجا که "صمد" است، حتی حاضر نشد که از این تجربه های بی مانند بشری، به چیزی نو، آبستن شود.

فرانگیز: دوستان از مطلب داریم دور می شویم. اگر اجازه دهید سخن را پی گیریم. سپنتامینو در فرهنگ ایران، همان سیمرغ یا خرم و یا فرخ است که اصل مادینگی جهان است. انگرامینو، بهرام یا روزبه است که تخم نرینه جهان است. آنچه که در این حرکت ارا به هستی، نقشی اساسی بازی می کند، "هومینو" ست که اصل میان و اصل سنتز آن دو نیروست. اما این سنتز نه بمعنی حل کردن ایندو در هم، بلکه "آمیختن" این دو با مهر و عشق است. "حل کردن" چیزی در چیزی، یعنی محو و از بین بردن یکی از آن دو چیز است. در حالیکه آمیختن دو چیز، "جفت" کردن آن دو است. و بر

پایه این برداشت است که سپنتامینو و انگرامینو، همزاد و جفتند و در این جفت بودن و با عشق و مهر ناپیدای میان آنهاست که توانایی حرکت را پیدا می کنند.

"... بهمن اصل میان در هر انسانی است. میان مایه ایست که دو ضد را طوری با هم می آمیزد که خودش از میان آندو محو می گردد. واسطه ای نیست که همیشه بخواهد بماند. این اصل همیشه گم و پنهان است. سه تا یکتایی. این بهمن چون مایه است، در روند آمیختن، محو می گردد... محرمترین و صمیمی ترین هر چیزی به هر انسان، همین بهمن است. از این رو نام او که اندیمان باشد درست به معنای صمیمی و محرم بکار برده می شود. بهمن اصل ضد خشم در بن کیهان و در بن انسان است... " از پژوهشهای استاد منوچهر جمالی  
بنابراین در وجود انسان، گنجی ناپیدا و گم نهفته است که باید همواره آنرا جست. وجود این "هومینو" و یا این "بهمن" در هر انسانی، نشان دهنده "اصل" بودن و اصالت داشتن و مرجع بودن خود انسان است.

بهروز: پس فریاد رند شیراز، این اصل نهفته را می جوید که:

**در اندرون من خسته دل ندانم کیست  
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست**

حتی ندای عشق او را که دیشب در اندرون به او داده اند، او را راضی نکرده است و خود اعتراف می کند که سینه حافظ هنوز پر ز صداست. این نشان نمی دهد که این آتشی که هرگز نخواهد مرد، همیشه در دل انسان است و او را زنده و گستاخ و عصیانگر نگاه خواهد داشت؟ و آیا این همان اشتیاق انسان به جستجوی همیشگی "خود" یعنی همان "تخمی" که اصالت او را نشان می دهد، شدت نمی دهد؟ آیا واژه ای را که در ابتدای گفتگویمان آنرا باز کردیم، یعنی "هویت"، همین "جستجوی" "هو" نیست؟

فرانگیز: درست همان است که تو زیر پوشش پرسش بیان می کنی. در درون انسان، تخمی نهفته است که انسان بدان حامله است. البته امروزه صحبت از تخم و حامله گی و زاییدن و ... ، برای عرف و سنت های جامعه، خنده آور و مسخره است. زیرا خراب کردن این واژه ها، به سود کسانی است که نمی خواهند مردم، خود مرجع و اصل باشند. مثلا اگر ما همین تخم را در محدوده تنگی در رابطه با زمین و کشت و اینکارها در نظر بگیریم، دیگر نمی توانیم فلسفه ای را گسترش دهیم که در آن انسان را "تخم" هستی می داند. یا آنرا بصورت فحش و سرزنش بکار می بریم و می گوئیم فلانی کاری "تخمی" کرد. درست معنای اصلی آنرا وارونه می کنیم. هر چند که اگر با دقت در همین عبارت نگاه کنیم، باز معنای اصلی در آن پوشیده است. بینش و دید کشاورزان به جهان و هستی، از آنجا که با کاشتن تخم سروکار دارند و پیدایش و شکوفایی آنرا می بینند، عاشقانه تر و ژرف تر از تحصیلکرده ها و یا روشنفکران مقلد است. حامله بودن را نیز تنها در مورد زنان بکار می برند تا کسی ادعا نکند که همه انسانها، حامله به "اندیشه" هستند و زاییدن، کار "آن" به "آن" هر انسانی است.

سایه: حال پرسش این است که آیا می توانیم این واژه "هویت" را، به اینصورت که امروزه بکار می رود، ما نیز بکار ببریم؟ با کاربرد سطحی ای که امروزه از این واژه درست کرده اند، این تجربه ژرف جستجوی "هو"، دیگر در آن رنگی ندارد. من فکر می کنم که "خودیابی" آن چیزی است که در فرهنگ ایران مطرح است و نه اسم و آدرس و تاریخ تولد و شماره کارت این و آن. اگر "خود" و "خدا"، همان "خواهی" و "تخم" است، پس "خودیابی" همان "جستجوی این تخم و گنج نهفته در

ماست، جستجوی "خدا" در خود است. با قبول چنین فرضی، ما از محدوده های نژادی، جغرافیایی، تاریخی و ... خارج خواهیم شد و "دید"ی جهانی پیدا خواهیم کرد.

فرخ: اگر ما چنین فرضی را قبول کنیم، دیگر جایی برای مطرح کردن اصطلاحاتی مانند هویت سیاسی، هویت دینی، هویت ملی، هویت اسلامی، هویت ملی - اسلامی، و هزاران هویت دیگر که تماما در سایه هایی قرار گرفته اند، نمی ماند. پس ما چه هستیم؟ اگر بگوییم ایرانی هستیم که خیلی های فریادشان بلند می شود که ایرانی ها پس ناسیونالیسم یا ملی گرا یا نژادپرست هستند. تمام این عباراتی که درست کرده اند، عباراتی تو خالی هستند و فاقد معنا. تمامی اینها مانند چیزی چون "شناسنامه" هستند. مثلا می گوییم هویت فرهنگی. یعنی چه؟ به تعبیر همان شناسنامه، می خواهد مرا به خود من یا دیگران بشناساند که من از حوزه ای می آیم که فرهنگی ایرانی و اسلامی دارد، دو چیزی که یکدیگر را در تمامی ارزشها، نقض می کنند. یا اگر تنها هویت فرهنگی ایرانی را بیان کند، در برداشت آنها، "فرهنگ"، همین آداب و سنت ها و عرف رایج میان مردمان و داستانهای سلاطین و شاهان بی عرضه و موبدها و آخوندهای وامانده و وابسته به قدرتهای متجاوز بیرونی ست. اینها شده اند هویت فرهنگی ما. هویت اسلامی را که دیگر نگویید، گل سرسبد عالم است. یا هویت ملی، چیزی به نام قانون اساسی نوشته اند که نمایندگی امتی برگزیده را می کند و بر مبنای شریعت متجاوزی قرار دارد که نه تنها هیچ از ملی نمی فهمد، بلکه دستور قتل و تعقیب مخالفان، دستور کار روزانه آنها شده است. ببینید مشکلات ما در چه جاهایی نهفته است.

شیرین: درست در همان "خود"یابی است که ما می توانیم متوجه شویم که اشکال کار تا کجاها خود را گسترش داده است و چه توانایی بالایی می خواهد که با این گرفتاریها پیکار کرد. تا مسئله ای را که فرخ بیان کرد نتوانیم تا در حدود توانایی خود، روشن سازیم، هرگز نخواهیم توانست متنی را بنویسیم که تمامی طیف های اجتماعی را در خود بتواند هماهنگ سازد. این هویت های ساختگی، عطش و اشتیاق انسان را در عصیان و سرکشی از بین نخواهد برد. اگر همه اینها مبهم هستند، تنها یک واژه می تواند تمام طیف های اجتماعی را در خود جمع کند و این همان محور "ایرانی" بودن ماست. باز می بایست روشن کنیم که از "ایران" چه می فهمیم.

فرانگیز: این "ایرانی" بودن را، کوتاه در متن پیشنهادی خواهیم آورد و پیشنهاد تو در آن گنجدید است. اما ما می توانیم از تمامی واژه ها، لغات و اصطلاحاتی که از ادبیات دیگران به ادبیات ما وارد شده است سود جوییم، بشرط اینکه اینها بتوانند تجربیاتی را که واژه های فرهنگ ایران در خود دارند، به ما انتقال دهند. اما بسیاری از واژه های ایرانی تنها و تنها در فرهنگ بزرگ آن قابل فهم است. مثلا بجای "خرد" که در فرهنگ ایران، نگهبان "جان" است، نمی توان واژه "عقل" را جایگزین نمود که نگهبان "جیب" است. بجای خدای ایرانی که تصویر زیبایی هایش در "انسان" جلوه می کند و انسان را "مست" و "سرشار" از شادی می سازد، نمی توان "الله" را که تصویر هولناکش، خواب از دیده گان انسان می رباید، قرار داد. و از این نمونه ها بسیارند. اما همین واژه هویت، که گفتیم عربی است، بگونه ای نیز از فرهنگ ایران مایه گرفته است و معریش را به اینصورت فعلی در آورده اند. اگر عربی آنرا بگیریم (بقول صوفیان)، عینیت یافتن چیزی است با "او" که ذات باریتعالی یا "الله" است، همان "هو" (به فتح واو). که البته همین ادعای آندسته از صوفیان! و یا عرفا (صوفی و عارف به معنی ای سطحی که امروزه آنها را بکار می برند، نه جنبش صوفیان و عرفان) نیز فاقد معناست. زیرا عینیت یافتن چیزی با چیز دیگر، یا دائمی و همیشگی است و یا "آنی" و "لحظه" ای است. اگر دائمی است که در مورد آموزه اسلام بی مورد است. چه آنکه مخلوق الله، محال است که در این عینیت دائمی با الله بتواند بماند. قبول چنین فرضی، یعنی اینهمانی دادن مخلوق با الله، ایندو را همگوهر می سازد، که البته این برای الله در دسر ایجاد خواهد کرد. اگر فرض کنیم که این اینهمانی دادن "آنی" باشد، باز حریم "مطلق" الله را خواهیم شکست و اعتراف می کنیم که "الله" برای یک "آن" می تواند این اینهمانی خود با مخلوقاتش را تحمل کند. آیا چنین باوری می تواند جایی

در فکر محمد داشته باشد؟ چیزی مطلق است که حتی "آنی" در آن "نسبیت"، خود را جا نکند. معنای مطلق این است. اگر قرار باشد که "مطلق" برای حتی "لحظه" ای، مطلق نباشد، پس دیگر آن چیز مطلقیت خود را از دست داده است و یا می دهد. پس این برداشتی که صوفیان و عرفا! از این واژه کرده اند و سر ما را به آن گرم کرده اند، درست نیست. اما همین واژه در فرهنگ ایران بنا بر همان "هومینو"، عینیت یافتن با "خود" است نه با دیگری، آنهم نه عینیت همیشگی. زیرا این "خود"، آن به آن درحال تحول و زایش نوست. این خیلی مهم است. ببینید مولوی تا کجای کار را دیده است:

گفتم دوش عشق را ای تو قرین و یار من  
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من  
نور دو دیده منی، دور مشو ز چشم من  
شعله سینه منی، کم مکن از شرار من

....

گفتم وانما که چون زنده کنی تو مرده را  
زنده کن این تن مرا از پی اعتبار من  
مرده تر از تنم مجو، زنده کنش به نور هو  
تا همه جان شود تنم، این تن جان سپار من  
گفت زمن نه بارها دیده ای اعتبار ها  
بر تو یقین نشد عجب قدرت و کار بار من  
گفتم دید دل، ولی سیرکجا شود دلی  
از لطف و عجایب ای شه و شهریار من

....

این تن، این زهدان انسان، با نور "هو" ست که هر "آن" دوباره زنده می شود. این همان تخم و گنجی است که در درون انسان خفته است و در انتظار زاییده شدن است و هنگامیکه زاییده شد، "تن" انسان دوباره زنده خواهد شد. سیرنشدن این دل، حکایت جستجوی دائمی "او" ست. "او" ی که نه دیدنی است و نه گرفتنی. "در" ی است که درونش "در" ی دیگر نهفته است. پس می توانیم همین واژه "هویت" را بکار بریم، اما نه به آن معنای صوفیانه، بلکه بمعنای اینهمانی انسان با "خود"ش و نه با دیگری. واژه "خودیابی" را نیز که سایه پیشنهاده می کند، در برگزیده همان معنایی است که فرهنگ ایران می طلبد. اگر جامعه، توانایی جابجایی "خودیابی" را بجای "هویت" داشته باشد، اینکار می تواند صورت پذیرد. این جابجایی ها در ابتدا مشکل به نظر می رسند، اما شدنی هستند.

سایه: با این حساب "هویت" شخصی یا فردی می کوشد در اجتماع، همیشه در برابر تمامی هویت‌های ساخته گی که "قدرت" برای انسان می سازد، بایستد. سرمایه داری، ایدئولوژیها، عقاید دینی و مذهبی و ... هر یک می کوشند به افراد جامعه آن هویتی را بدهند که اهداف درازمدت آنها ایجاب می کند. هرکسی می کوشد که خود را در جمعی، یا در گروهی که خود را به آن نزدیکتر حس می کند، تعلق بخشد و از آن هویت بگیرد. چرا؟ زیرا کار راحت همین است که دیگران برای ما هویتی بسازند و ما آنرا بپذیریم و درد و رنج جستجوی هویت انسانی خود را از دوش خود برداریم. و اقبال عمومی چنین است که تنبلی و راحت طلبی، بر کشیدن درد زاییدن از خود، برتری دارد. کار راحت این است که یک نفر فکر کند برای همه، یک آموزه دینی فکر کند برای همه دنیا، یک آخوند فکر کند برای یک امت، یک حزب فکر کند برای هزاران طرفدارش، حتی یک معلم ساده مدرسه باید بجای همه شاگردانش فکر کند. بدینصورت جوامع مقلد ساخته می شوند.

فرخ: من فکر می کنم که همین ایستادگی برای حفظ "هویت" فردی، موجب می شود که انسان همیشه "سرکش" و "عصیانگر" در مبارزه برای حقوق فطری خودش بماند و راه را ادامه دهد. جامعه زمانی از پویایی و زنده بودن خواهد افتاد که این جستجوی هویت شخصی در فرد فرد افراد اجتماع

بمیرد یا مرده باشد. این دقیقاً راز "بقای" هستی است که از "خود"، با استفاده از نیروهای درونیش پاسداری خواهد کرد. این همان "بهمن"، "هومینو"، "خرد شاد سامانده" هستی است که پاسدار "جان" در گیتی است. اگر هر انسانی، نگاهبان و پرستار "جان" خود نباشد، چگونه می تواند نگاهبان و پرستار "جان" دیگری باشد؟

بهمن: تا بحال تا اندازه ای روشن شده است که منظور ما از "هویت" چیست. اما این "هویت" یا "خودیابی" چگونه در جمعی شکل می گیرد و کدام بر کدام اثر خواهند گذاشت و آیا می توان این "هویت" را تنها به هویت "فردی" محدود نمود و آنرا بست؟ اگر کاری بزرگ و توانایی بالایی را در انسان بتوان تصور نمود، همین ایستادگی در برابر تمامی موانعی است که می خواهند در "خود" او، یا در "هویت"ش تاثیر گذارند و او را به شکل جمع درآورند و به او هویت جمعی دهند. یعنی چیزی را که باید عین "خود" باشد، تغییرش می دهند به چیزی که باید عین "دیگری" باشد. این است که هویت فردی با هویت جمعی در پیکار همیشگی است تا از خود نگاهبانی کند. هویت "فردی" تا زمانیکه به "خود" است، فعال و کوشاست، به مجرد اینکه به جمع می پیوندد، این "خود" کوشا را کم کم از دست می دهد و خود را در آرامش در جمع بودن، ناپدید می سازد. قدرتها، ایدئولوژی ها، آموزه های دینی، باورهای خشک شده، همه گی می کوشند تا هویت انسانها را در جمع معنی بخشند. امت سازی و طبقه سازی کار دایمی آنهاست. یعنی با "هویتی" که آنها به انسان می دهند، او را از هویت اصلی اش می برند و پاره می کنند. تمامی هویت های جعلی اجتماعی، دینی، ملی، اسلامی، ملی - اسلامی و مانند آنها، برای نیل به همین اهداف است. کاربرد واژه "هویت" تا این حد در جامعه سطحی و بی مایه شده است که مثلاً تعلق فردی به گروهی را، هویت آن فرد می نامند نسبت به آن گروه. یعنی "تعلق"، اینهمانی داده می شود با "هویت". همکاری فردی در حزبی را، به "هویت" حزبی آن فرد برمی گردانند. به یک مومن به اسلام، هویتی اسلامی می دهند. با این نوع هویت سازپها، یکی اینکه بسادگی خود واژه "هویت"، خالی وبی معنا ساخته می شود و دیگر اینکه انسانها از اصل و مرجع بودن خواهند افتاد، زیرا دیگران به آنها می دهند و آنها پیروی و یا تبعیت می کنند.

بهر روز: اما هویت های فردی در محدوده خود نمی مانند و پا را به بیرون خواهند گذاشت و مایلند که در جمع نیز شرکت کنند. آیا مجازند که تاثیرات بیرونی را بپذیرند یا اینکه باید از آنها دوری جویند؟ انسان می تواند در جمع شرکت کند بدون اینکه هویت خود را که همان شخصیتش می باشد، از دست بدهد. این خطر همواره در کمین است که هویت فردی در جمع، حل شود و از بین برود. در اینصورت تاثیر علائم جمعی بر هویت فردی کار خود را کرده است. از طرف دیگر، جمعی می تواند آزاد و برپای خود باشد که تمامی افراد آن، هویت فردی خود را حفظ کرده باشند و دارای شخصیت های آزاد و "خود" (مستقل) باشند. هر جمعی می تواند مرجع و اصل باشد که افراد آن جمع، هر یک به تنهایی خود مرجع و اصل باشند. بنابراین کار بزرگ این است که هویت فردی، خود را در برابر هر جمعی بیدار و هشیار نگاه دارد و مجالی ندهد که دیگران "خود" او را به چیز دیگری که می خواهند، تغییر دهند.

شیرین: اگر ما واژه هویت را به اجتماع نچسبانیم، هویت فردی در همانجا می ماند که باید باشد. اگر ما مثلاً اجتماع را باز بگذاریم و برای آن هویتی مشخص قائل نباشیم و جعل نام و اصطلاح "هویت اجتماعی" نکنیم، این جمع توانایی این را دارد که همه هویت های فردی را در خود بپذیرد بدون اینکه به هویت فردی خدشه ای وارد گردد. زمانیکه حزب یا سازمان و گروهی برای خود مسئولیت "هویت" سازی درست می کند، این مسئولیت به "هدفی" تبدیل خواهد شد و جزو اصول مهم حزب و سازمان و آن گروه خواهد گردید که به مردم، هویت سیاسی بدهد. اگر ایدئولوژی یا دینی خاص، برای خود شغل "هویت" سازی درست می کند و غایتش را ساختن "امت" یا "طبقه" خاصی می داند، چگونه می تواند هویت فردی، برجای بماند؟ یک "امت" جامعه ای است که افراد آن در خود "هیچ" هستند و همه چیز را از بیرون به آنها می دهند و آنها هم باید از آن "تبعیت" و "پیروی" نمایند. هویت

امت، از بیرون مشخص خواهد شد و نه از درون. این فراسو ست که امر می دهد و امت باید "اطاعت" کند. انسانی که "خود" است، از کسی اطاعت نمی کند و تابع نیست. با این فرض، ما در رابطه با هویت فردی و هویت اجتماعی یا سیاسی و مانند آن، مشکلی نداریم، زیرا گفتیم که باوری به چنین هویت سازیها نداریم.

سایه: من فکر می کنم پس از هویت فردی، تنها یک هویت است که برای ما مهم است و آنهم "هویت فرهنگی" است که با آن کار داریم. یعنی هویت های فردی همچون آب روان، در مسیر جریان خود، به "چشمه گاهی" می رسند که هویت همه ما را مشخص خواهد کرد و آنهم "فرهنگ" ماست. این واژه نیز همان دردی را در خود دارد که مابقی واژه ها و مفاهیم فرهنگی ایران دارند. تمام عادات و آداب و رسوم، عرف، خمودگی ها و خشگی های فکری، تاریخ مرده سلاطین و شاهان، داستان شیوخ و محتسبین و ... شده اند فرهنگ ما. اما بنا بر تجربه های نهفته در این واژه، هر فردی می کوشد تا هویت فردیش را جستجو و کشف و شکوفا سازد و در این حالت این فرد، خود یک "فرهنگ" است. "فرهنگ" که از "فر" و "هنگ" تشکیل شده است، از "فر" که بزرگی و شکوه و ارجمندی است و نیز از "هنگ" که هنج و هنجیدن است، یعنی بیرون کشیدن و برآوردن چیزی است، برمی آید. جامعه ای با فرهنگ است که افراد آن، خود همچون کاریزی، این بزرگی و شکوه و ارجمندی را از "خود" بزایانند و این دقیقا همان "هویت" فردی است که می کوشد که "خود" را کشف و باز کند. به زبانی دیگر، ما زمانی می توانیم بگوییم که ما ایرانیان، هویت فرهنگی داریم، که تک تک ما، خود یک "فرهنگ" باشیم (یک معنی فرهنگ، کاریز است). هویت "فرهنگی" در زبان فرهنگ ایران، با "هویت فردی"، گره خورده است و این "هویت" های فردی (به تعریفی که در بالا آوردیم) هستند که "فرهنگ" ایران را به تصویر می کشند. بنابر این تعریف "فرهنگ"، می توانیم "هویت فرهنگی" را، با "هویت ایرانی" اینهمانی دهیم و مسئله "هویت" یا "خودبایی" و یا "خداجویی" در خود را، پایه هویت فرهنگی و هویت ایرانی خود بدانیم.

فرانگیز: در تعریف واژه "ایرانی" خواهیم دید که واژه های "فرهنگ" و "ایران" در واقع تجربه های نهفته برابری در خود دارند و بدینخاطر می توان گفت که "هویت فرهنگی" ما، همان "هویت ایرانی" ماست.

مینو: با توجه به این نکات، هویتهایی هم که تحت هویت های فرهنگی جعل کرده اند، بی مورد و بی معنا ست. تنها کاری که می توان کرد این است که این واژه "فرهنگ" را در راستای خودش قرار دهیم و آنرا از تعاریفی که امروز از آن کرده و می کنند، جدا سازیم. این واژه ایرانی را به همه چیز می چسبانند و از آن سود "عقلی" می برند. فرهنگ اسلامی، فرهنگ کمونیستی، فرهنگ ملی، فرهنگ بورژوازی یا خرده بورژوازی، فرهنگ سرمایه داری، فرهنگ ایرانی - اسلامی و مانند اینها که در هرکدام از آنها، چیزی که نقش اساسی ندارد، همین هویت فردی انسان است و کمتر کسی است که در خود این اصطلاحات ژرف شده باشد که اصلا مگر اسلام، کمونیست، بورژوازی، سرمایه داری و مانند اینها، "فرهنگ" هم دارند؟ این خود ما نیستیم که به اینها واژه "فرهنگ" را مفت و مجانی داده ایم و دست و بال خود را بسته ایم و آنها هم همان را همچون "چماق" بر سر ما می کوبند؟ اینکار "تحریف" و مبتدل کردن چنین "واژه" ای نیست؟ اما خالی کردن این واژه از تحریف ها، زحمت دارد و آغاز هر کاری نو، مشکلات خودش را خواهد داشت. اما توانایی های انسان، تمامی این مشکلات را از پیش پا برخواهد داشت. ما اگر در این کوشش ایستادگی کنیم، دیگر کسی، عقیده ای، سازمانی و ... بخود اجازه نخواهد داد که هویت های جعلی درست کند.

فرانگیز: با این اندازه از گفتگو شاید کوشیده باشیم کمی مسئله "هویت" را تا آن مقدار که به کار گفتگوی دوم می آید، روشن کرده باشیم. دامن زدن به این گفتگو، بدینخاطر بود که جنبش کنونی ایران، "خود" را بیابد. این پیش فرض مهم و ضروری برای یک جنبش خالی از قهر است. تمام

اصولی را که جنبش به هنگام پیروزی، بعنوان قانون اساسی می نویسد، از این اصل "خود بودن" سرچشمه میگردد. اکنون به کار دوم خواهیم پرداخت.

شیرین: قبل از اینکه کار دوم را آغاز کنیم، من خلاصه ای از گفتگوهایمان را تا به این جا بیان می کنم. در فرهنگ ایران، "هویت" تنها در "خود" یابی و "خود" جویی است که معنا می یابد. این "خود" همان "تخم" هستی یا همان تخم "خدا"ست که در انسان کاشته شده است. در "هویت" یابی یا در "خودیابی"، تحول "انسان" به "خدا" و "خدا" به "انسان"، روی خواهد داد. و این راز همگوهی انسان و خدا در فرهنگ ایران است. پس هرکسی باید بکوشد تا هویت خود را، خود کشف و بیافریند. از آنجا که این "هویت" برپایه "جستجوی دایمی" است، همواره و آن به آن در "نو شدن" است و به چیزی سفت و سخت نمی ماند و نخواهد شد. بنابراین در این فرهنگ، هیچ الهی، هیچ رسولی، هیچ امامی، هیچ دینی، هیچ حکومتی، هیچ حزبی، هیچ ایدئولوژی ای، هیچ فلسفه ای و ... حقانیت به ساختن هویت برای کسی ندارد و تمام هویتهایی که برای مردم ساخته می شوند، جعلی هستند و برای ابزارسازی انسان جعل شده اند. هویت های ملی، اسلامی، ملی - اسلامی، شیعی، کردی، تبریزی و ... همه جعلی هستند و موجب این شده اند که اولاً کسی بدنبال هویت اصلی خودش نرود و دیگر اینکه جامعه و جهان به پاره گی و بریدگی ها، دچار گردد. تحت این هویت های جعلی، جهان را به جنگی کینه توزانه کشانده اند. در قدرتهای تمامیت خواه و استبدادی، زمانیکه همه چیز جامعه در معرض تجاوز و خطر قرار می گیرد، حساسیت و ایستگان به طیف های مختلف اجتماعی، انگیزته می شود و آنها بناگهان خود را در موضع دفاع از هویت اجتماعی و یا فرهنگی و یا دینی و ... خود، قرار می دهند و این خود، آغاز "خود" گم کردن است.

## جمهوری ایرانی چیست و اصول کلی پیشنهادی "قانون اساسی" آن

### مقدمه:

اصولی را که ما پیشنهاد می کنیم، در یک همپرسی و گفتگو انجام یافته است. محتوای این اصول را، شیوه گفتگوی ما روشن خواهند کرد. بدینخاطر جدا کردن اصول از متن گفتگو، راز درونی اصول پیشنهادی ما را می پوشاند. توصیه و خواست صمیمانه ما به همه جویندگان و اندیشمندان این است که این متن را در کلیتش مورد بررسی و مطالعه قرار دهند. با این وجود ما این اصول را در آخر گفتگویمان، دوباره بصورت پشت سرهم، می آوریم. امیدواریم این کوشش، با همت ایرانیان آزاده گسترش داده شود. این کار، تنها یک پیشنهاد است و جنبه "انگیزتن" دارد. حرف آخر هم نیست. کلام و واژه های درون آن، بیشتر به "آهنگ" می مانند تا چیزی سفت و سخت شده.

نام این متن پیشنهادی به قانون اساسی، به این اعتبار است که اساس این قانون، تنها و تنها "مردم" هستند و بدین لحاظ آنرا "اساسی" می نامیم. زیرا اساس آن را "مردمان" تشکیل می دهند. جمهوری است زیرا که از طرف تنها مردم بعنوان اصل و سرچشمه قانون، تشکیل می گردد و همگان در آن شرکت و در اداره آن نقشی اساسی دارند. ایرانی است زیرا که "ایران"، آشیانه "رام" خدای مهر و عشق و خدای بزم و شادی و موسیقی و رقص است. ایران خود را به خاک و آبی محدود نمی داند، بلکه خود را "خانه" همه انسانها می داند که تخمهای حقیقت اند. و برای این است که در برابر هرگونه انسان ستیزی می ایستد. تمام انسانها را فرزندان خود می داند و با آغوش باز و سپنجی اش، مهمان دار همه آنان است. جمهوری ایرانی هیچگونه حقانیتی بخود نمی دهد که برای کسی، گروهی، حزبی، و ... "هویت" بسازد. هر انسانی در این جمهوری، می بایست "خود" را بیافریند. شرایط

زیست و زندگی در جمهوری ایرانی چگونه باید باشد که زمینه های آفرینش هویت های شخصی و فردی، بدون هرگونه نابرابریهای بیرونی و درونی انسان، تامین گردد. ما با رد کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی، که بر مبنای پرخاشگری، تجاوز و قهر و نابرابری برخاسته از ایدئولوژی حاکمان آن قرار دارد، متن زیر را در پی خواست جمهوری ایرانی، تنظیم کرده و به تمامی آزاده گان ایرانی و به جنبش جوان ایران، هدیه می داریم. در این متن کوشیده می شود تنها اصول کلی مطرح گردند و شاخه های برخاسته از این اصول، بر عهده جویندگان و عاشقان آزادی ایران زمین است. پیش از آنکه به تعریف و میدان مسئولیت های جمهوری ایرانی بپردازیم، چند اصلی، پیش مایه های کارند و فراتر هستند. واژه های "جمهوری" و "ایرانی" در جای خود و قبل از اصل مربوطه، توضیح داده خواهند شد.

بهمن: من پیشنهاد می کنم که قبل از همه چیز، اصل جهانشمول مقدس بودن "جان و خرد" در فرهنگ ایران را که فردوسی بزرگ، جزو "آرمان" ایرانی می خواند، اصل اول این متن قرار دهیم. بدون این اصل، اصول دیگر، حقانیت اجرایی خود را از دست خواهند داد. "جان" هر انسانی پیوند مهربی با "گیتی" دارد. آزدن هر "جان"، آزدن "گیتی" که "جانان" است می باشد. "خرد"، چشم "جان" و نگاهبان زندگی مردمان و نخستین پیدایش "جان" است. من این اصل را بصورت زیر نگاهشته ام:

#### اصل اول:

"جان" و "خرد" مقدس اند و هیچ کسی در هر کجا و در هر مقام، حق به آزار و یا تجاوز و بی احترامی به این دو امر "مقدس" را ندارد. این اصل جهانی و کلی، برخاسته از فرهنگ "سیمرغی" ایران است که جهان و هستی را جز مهر و عشق نمی داند. هر ایرانی ای بنا بر این فرهنگ، تعهد دارد که به این دو اصل نه تنها تجاوز نکند، بلکه از آنها نیز "پرستاری" نماید. هیچ کسی، هیچ قانونی، هیچ دولتی، هیچ دینی و هیچ الهی، حق گرفتن "جان" انسانی را ندارد. تاکید بر این اصل و آوردن آن بعنوان اولین اصل قانون اساسی جمهوری ایرانی، بخاطر آنست که تمامی اصول بعدی، تنها و تنها بر پایه این اصل، که مبنای حقوق فطری و طبیعی انسان است، نوشته و به تصویب مردم خواهد رسید و تنها در اینصورت است که قانون اساسی، حقانیت اجرایی بخود خواهد گرفت.

فرانگیز: دوستان در رابطه با این اصل، اجازه دهید یک نکته ای را یادآوری کنم که ژرف بودن بی توجهی به این اصل را از طرف جامعه بیان می دارد. کسی، کسی را به هر دلیل کشته است، او را محکوم به اعدام می کنند. به خانواده مقتول می گویند "اولیاء دم"، یعنی صاحبان خون. این صاحبان خون، حق طبیعی خود می دانند که حتی طناب دار را با دستهای خودشان بر گردن متهم بیندازند. از طریق تعلیمات دینی (ادیان نوری)، به این پدر و مادرها می گویند که شما صاحب خون هستید و قصاص حق شماست. اینها بجای اینکه نگذارند که حاکمان، انسان دیگری را از بین ببرند، با آنها نیز همکاری می کنند. پدرها و مادرها فکر می کنند که تنها اینها صاحبان خون هستند. نه. چنین نیست. از آنجا که همه مردمان تخم "خدا" و شیر و آب "خدا" هستند، همه اینان صاحبان خون، که خود همان شیر و آب روان در هستی است، می باشند. هیچ پدر و مادری نباید فکر کند که تنها آنها هستند که صاحبان خون فرزندانشان می باشند و با این فرض تنگ، حقانیت بخود دهند که حتی طناب دار را با خشم و نفرت به گردن فرزندان دیگران بیندازند. در فرهنگی که حتی "خدا" حق ندارد "جان" کسی را بگیرد، انسان چگونه می تواند بخود چنین حقی را بدهد؟

بهروز: ما در اصل اول اصطلاح اعدام را نیاوردیم و تاکید نکردیم که اعدام ممنوع است. اصل مقدس بودن جان، جایی برای طرح اینگونه رفتارهای وحشیانه و ضد انسانی و حتی آوردن چنین

عبارات زشت، نخواهد گذاشت. برای این است که در هیچ کدام از اصولی که می آوریم، اشاره ای به این رفتار که "نباید باشند"، نکرده ایم و نخواهیم کرد.

مینو: با قرار دادن این اصل بعنوان اصل اول، شایسته آنست که این متن را با حقوق اولیه انسانی ادامه دهیم. پس از تاکید بر جان و خرد، این "آزادی" است که در بی توجهی به آن، می سوزد. این معانی سطحی و عوام فریبی که از این واژه، درست کرده اند را باید دور ریخت. آزادی، بی بند و باری نیست. آزادی، تحمیل عقیده اقلیتی بر اکثریتی و یا وارونه آن نیست. آزادی، تحمیل بکن و نکن ها یا امر و نهی ها نیست. آزادی، این نیست، آن نیست. هیچکسی نمی تواند برای کسی نسخه ای برای آزادی بنویسد. تعریف کردن "آزادی" بدون توجه به بن مایه های فرهنگی آن، محدود کردن آنست. "آزادی"، تعهد به انجام اصل اول و احترام به آن است. انسانی "آزاد" است که بتواند "خود" را در جامعه بیفشاند، نوآور و بدعت گزار باشد و خود اصل باشد. اصل و مرجع بودن انسان، بیانگر وجود "آزادی" در اجتماع است. جامعه ای که "مقلد" است، آزاد نیست و نمی تواند باشد.

بهرام: من پیشنهاد می کنم که پس از اصل اول، اصلی را اختصاص دهیم به محیط زیست که بدون آن نتوان زیست. این اصل را همچون اصل اول می بایست مقدس دانیم. زیرا محیط زیست، پاره تن ماست و بی آن، ما هستی خود را از دست خواهیم داد. محیط زیست تعلق به همه نسل ها دارد و هر نسلی باید نگاهداری و پرستاری آنرا، پاس دارد. امروزه منافع اقتصادی دول حتی دموکراتیک ایجاب می کند که در کنار حتی شعارهایی که برای حفظ محیط زیست می دهند، همچنان در تخریب آن بکوشند. من اصلی را بصورت زیر عبارت بندی کرده ام و پس از این اصل، می توانیم اصل پیشنهادی مینو را که برای "آزادی" است، بیاوریم:

### اصل دوم:

محیط زیست، جایگاه امکانات "زندگی" برای همه نسلهاست و "زندگی" با "جان" هستی یکی است و بدین خاطر "مقدس" است. حفظ محیط زیست، حفظ از "جان" هستی است. حفظ محیط زیست، دادن امکان زندگی به خود و به نسلهای آینده است. هیچکسی در هر مقامی و در هر جایی، حق ندارد به آن صدمه زده و آنرا تخریب نماید و همه مردمان موظفند که در نگاهیاتی و پرستاری آن بکوشند.

### اصل سوم:

آزادی کسی را نمی توان بهر بهانه ای محدود نمود. آزادی، خود را در احترام و تعهد به اصل اول، تعریف و روشن می سازد. آزادی بیانگر وجود کثرت امکانات است که انسان بتواند خود را در جامعه شکوفا سازد. هیچ قدرتی حق ندارد چگونه اندیشیدن را برای کسی تعیین سازد. هیچ قدرتی حق ندارد برای کسی تعیین کند که چگونه خود را در جامعه بیوشاند. نوع فکر، اندیشه، جهان بینی و نیز نوع لباس، صورت، مو، و ... هیچ ربطی به دولت و قدرتی ندارد. فرهنگ ایران، هر انسانی را "اندازه گذار" می داند و بر این باور است که هر کسی می تواند خود، "اندازه" خود را مشخص و از آن نگاهیاتی کند. تجاوز به اصل "آزادی" زمانی صورت می گیرد که انسان "بی اندازه خواه" شود.

سایه: آیا نباید پهنه آزادی را مشخص کرد؟ گذر جامعه استبدادی به جامعه مردمی سالاری، گذر از محدودیت ها به نامحدودیت ها است. چگونه می توان این گذر را از حریق تجاوز به آن، پاسداری

کرد؟ مردمی که سالها در خفقان و همه نوع فشارهای اجتماعی بسر برده اند و همه اینها را بگونه ای تحمل کرده اند، چگونه می توانند پس از رهایی از استبداد، خود نگاهبان "آزادی" گردند؟

فرخ: اگر چنین فرضی را اختیار کنیم، هیچ راهی و هیچ چاره ای نداریم که باز بنشینیم و برای جامعه، محدودیتهای یک و دو سه بنویسیم. ما هیچگونه ترس و وا همه ای نباید داشته باشیم که در شرایط رهایی، مردم آزادی را پاس ندارند. این ترس ها را استبداد سده هاست که در ذهنیت همه ما فرو برده است که اگر اینطوری نکنید، روسها از بالا می آیند و پدر همه را در می آورند. اگر چنین نکنید، انگلیسی ها از جنوب وارد می شوند و هیچ چیز دیگر نمی ماند. اگر چنین و چنان نکنید، امریکا از تمام دور ایران وارد می شود که دیگر اینرا نگوئید، همه بیچاره خواهند شد. از همه اینها بدتر، اگر از اسلام و قرآن دفاع نکنید، از همه جا کافر و مشرک و مرتد و .... سبز می شود و هم دنیایان را از دست داده اید و هم در آخرت، در جهنم صدها بار شما را می سوزانند. طبیعی است که با وجود اینگونه ترسها، صحبت از آزادی موردی ندارد. بهتر همانست که زیر سایه استبداد، روز و شب را گذرانند. نه. چنین نیست. آزادی هلوی پوست کنده نیست که کسی در گلوی کسی دیگر بگذارد و او هم آنرا قورت دهد. برای رسیدن به آزادی بقول پروین اعتصامی، باید بال و پر زد. یک کشاورز، تخمی را با آرزوی شکوفاشدنش در خاک می کارد و آنقدر در اشتیاق آن می ماند تا برشکفت. آزادی تخمی است که باید آنرا در خاک وجود خود کاشت و اشتیاق خود را به آن بگونه نشان داد تا "روی" خود را بنمایاند. پافشاری بر اصل اول، خود تخم آزادی را در جامعه می کارد و کم کم شاخ و برگ پیدا می کند و خود را در زمینه های دیگر نیز می گسترده. بنابراین کار ما نه تنها نباید به محدود کردن آزادی بیانجامد، بلکه کوشش ما در جهت از بین بردن این ترسهاست تا "خود" بهم رفته جامعه، "باز" گشته و بشکفت.

بهرام: من نیز فکر می کنم که عقاید و ایدئولوژی ها که خود را صاحب همه چیز می دانند و خود را عینیت دائمی با حقیقت می دهند، تمایلی به بودن چنین آزادی ای در اجتماع ندارند. زیرا آزادی رابطه تنگاتنگ با همان مسئله "هویت" دارد که در گفتگویمان به آن اشاره کرده ایم. جستجوی هویت، گستاخی و جسارت و دلیری می خواهد و اینها انسان را به همان بال و پر زدن می اندازد و آزادیش را که در او "فطری" و ذاتی است، می طلبد. مخالفان آزادی اینرا نمی خواهند و لذا می کوشند که مردم به مسائل روزمره زندگی شان سرگرم شوند تا هوای رهایی بسر کسی نزنند و یا اینکه آزادی را آنطور تعریف و تصویر و محدود می کنند که عقیده و اهدافشان، آنرا می پذیرد.

شیرین: دوستان با توجه به دو اصل اول و سوم، که تمامی اصول زیر بر پایه آنها نوشته می شود، کار را در همین زمینه های حقوق فردی و اجتماعی ادامه می دهیم. حال ببینیم که جمهوری ایرانی، برابری میان انسانها را تا کجا دامن می زند.

فرانگیز: جمهوری ایرانی، نه قصد دارد امت بسازد و نه تمایلی دارد که یک طبقه خاصی را برگزیند. جمهوری ایرانی بر باور برابری "گوهری" میان انسانهاست. نه تنها انسانها با هم گوهری برابر دارند، بلکه خدا نیز با انسان "همگوهر" است. همگوهری به معنای برابری در همه چیز است. هیچ الهی نمی تواند بگوید که من خلق کرده ام، پس من گوهری دیگر دارم. هیچ امتیاز کسب شده ای برای کسی، نباید به نابرابری کسی با دیگری بیانجامد. زن و مرد با هم در برابری گوهری هستند. یعنی در کلیه امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، برابرند و این اصل، تبصره و اما و اگر نمی شناسد. اما چرا فرهنگ ایران، این برابری "گوهری" را می طلبد؟ تمام رفتارهای پرخاشگرانه به نژادها و ملیتهای دیگر و حتی رفتارهای تجاوزگرانه بسیاری از مردان به زنان، ناشی از ناباوری و بی احترامی به همین اصل برابری "گوهری" است که تا لایه های زیرین پوست ما رفته است و ما را رها نمی کند. اگر این اصل در جامعه پاسداری و پرستاری شود، بسیاری از ناهنجاریهایی که در

جامعه "نزینه" سالاری ما وجود دارد، از بین خواهد رفت. بنابراین پیشنهاد می‌کنم که اینرا بعنوان یک اصل بیاوریم.

شیرین: اگر موافق باشید، من توضیحات فرانگیز را بعنوان اصل سوم، بصورت زیر عبارت بندی می‌کنم:

### اصل چهارم :

در فرهنگ ایران، تمامی انسانها، زن و مرد، سیاه و سفید، با یکدیگر "گوهری" برابر دارند. یعنی دارای حقوق انسانی مساوی هستند. هیچکس بصرف داشتن عقیده و باور خاصی، هیچکس بصرف داشتن امتیاز خاصی و هیچ مقامی در هر جایی، نمی‌توانند ادعای نابرابری گوهری کنند و خود را برگزیده بدانند. همه افراد اجتماع، در برابر قانون، حقوقی برابر دارند. در جمهوری ایرانی، "برگزیده" ای وجود نخواهد داشت.

سایه: در اصل سوم در باره آزادی سخن گفتیم. اما بسیاری از موارد هستند که می‌بایست در اصولی دیگر بر آنها تکیه شود. مانند آزادی دین، آزادی بیان، مطبوعات، انتخابات و ...

بهر روز: می‌بینید که وقتی کار را آغاز می‌کنیم، چه گرفتاریهایی دامن ما را می‌گیرد. ما واقعا می‌بایست ابتدا واژه های فرهنگ ایران را از زیر گرد و غبار سده ها و هزاره ها تجاوز و تحریف، رها سازیم تا بتوانیم در مورد آرمانهای این فرهنگ سخن بگوییم. مثلا اگر بسنده کنیم به همین واژه دین، به اعتباری که ادیان نوری آنرا تعریف می‌کنند و از آزادی ادیان صحبت کنیم، "انسان" را در این فرهنگ، از مرجعیت خود انداخته ایم. در حالیکه دین در فرهنگ ایران، بینش خود انسان است که از خود او تراوش می‌کند و نه از جایی و یا چیزی فراسو. با قبول فرض آزادی ادیان، بگونه ای می‌پذیریم که انسان می‌تواند از میان دین هایی که وجود دارد (دین هایی که آموزه خود را بعنوان تنها حقیقت به مردم حفته کرده اند)، یکی را انتخاب کند. در حالیکه این آزادی نیست، بلکه یک نوع انتخاب در نوع "تقلید" است. آزادی ادیان، یعنی آزادی در تقلید از این و آن عقیده و یا فکر و یا حزب و این دقیقا مخالف "آزادی" انسان است. پیشنهادم این است که این خواست را به اینصورت مطرح نسازیم.

سایه: با این تذکر بهروز، پسندیده آنست که واژه "وجدان" را بکار بریم، زیرا "وجدان" همان بینشی است که از کل وجود انسان می‌زاید و من آنرا همان "خرد شاد" می‌دانم. اگر ما اینرا قبول کنیم که انسانها آزادی "وجدان" داشته باشند، بدون شک می‌توانند خود چشمه پیدایش باورهای "نو" و اندیشه های "نو" گردند و کمتر تمایل به تبعیت از این و آن خواهند داشت. این پیشنهاد را من بصورت زیر عبارت بندی کرده ام:

### اصل پنجم:

آزادی "وجدان"، برای همه افراد اجتماع می‌بایست تامین شده باشد. با آزادی "وجدان" هر کسی آزاد است اندیشه و فکر خود را بیافریند و شکوفا سازد. هر طرز تفکر و اندیشه ای می‌تواند خود را در جامعه با رعایت اصل اول و سوم، بگستراند و جامعه را بیانگیزاند. کثرت اندیشه و تفکر، پیش فرض ایستادگی جامعه مردمی سالاری در برابر هرگونه استبداد است. جمهوری ایرانی، هیچ دینی، عقیده و یا ایدئولوژی ای را بعنوان عقیده و ایدئولوژی حاکم بر جامعه برسمیت نمی‌شناسد و در برابر هرگونه تجاوز آنها به آزادی اندیشه و تفکر، خواهد ایستاد.

بهرام: این "خواهد ایستاد"، دست دولت را به بهانه های مختلف در تحدید آزادی ها باز نمی کند؟

سایه: به اصل فوق می توان عبارتی را نیز افزود تا این فضای خالی پر گردد. می توانیم به آن اضافه نماییم که: ... برسمیت نمی شناسد و وظیفه خود می داند که تمامی امکانات گسترش باورهای گوناگون را در جامعه فراهم آورده تا همه بتوانند در فضایی آرام و با روحیه جوانمردی، "همپرسی" نمایند. جمهوری ایرانی وظیفه خود می داند که از آزادی اندیشه و تفکر برای همه افراد، با حقوقی برابر، پاسداری و پرستاری نماید.

مینو: این اصطلاح جوانمردی نیز بی دردرس نیست. چه آنکه در "عرف"! جامعه، این صفت به "مرد" بر می گردد و می پرسند که چرا باید جوانمرد بود. این مردها که تا بوده به زنان اجحاف کرده اند و ... بدینخاطر بعنوان صفت، قابل قبول نمی تواند باشد.

فرخ: مردم حق دارند که چنین بیندارند. اما کوتاه و اشاره وار باید گفت که "مرد" در واژه "جوانمرد" در فرهنگ ایران، از ریشه "مر" می آید که به معنی تخمی است که سربرمی افزاید و می روید و چون تخم است، خود اصل است... (از پژوهشهای استاد جمالی). بنابراین جوانمردی، تخمی است که خود اصل رویش و پیدایش است. جوانمرد بودن، "پهلوان"ی است که خود را می افشاند و پخش می کند. سیمرغ که زنخدای ایران است، جوانمردی است که در "خودافشانی"، "آرش کمانگیر" می شود. ما از آوردن این واژه ها نباید هراسی بدل راه دهیم. ما راه پرپیچ و خمی در برابر خود داریم که با دلیری و شجاعت ایرانیان آزاده، می توانیم این راه را برخورد هموار سازیم. همگان می بایست در این کوشش، ایران را یاری دهند. واژه های نهفته در فرهنگ ایران، سیراب از تجربه ها یند.

سایه: دوستان، اصل پنجم را دوباره با تغییرات داده شده بصورت زیر می آورم:

### اصل پنجم:

آزادی "وجدان"، برای همه افراد اجتماع می بایست تامین شده باشد. با آزادی "وجدان" هر کسی آزاد است هر عقیده، ایدئولوژی، جهان بینی و باورهای دیگر را بپذیرد یا نپذیرد. با آزادی "وجدان" هر کسی آزاد است اندیشه و فکر خود را بیافریند و شکوفا سازد. هر طرز تفکر و اندیشه ای می تواند خود را در جامعه با رعایت اصل اول و سوم، بگستراند و جامعه را بیانگیزاند. کثرت اندیشه و تفکر، پیش فرض ایستادگی جامعه مردمی سالاری در برابر هرگونه استبداد است. جمهوری ایرانی، هیچ دینی، عقیده و یا ایدئولوژی ای را بعنوان عقیده و ایدئولوژی حاکم بر جامعه برسمیت نمی شناسد و وظیفه خود می داند که تمامی امکانات گسترش باورهای گوناگون را در جامعه فراهم آورده تا همه بتوانند در فضایی آرام و با روحیه جوانمردی، با یکدیگر "همپرسی" نمایند. جمهوری ایرانی وظیفه خود می داند که از آزادی اندیشه و تفکر برای همه افراد، با حقوقی برابر، پاسداری و از آن پرستاری نماید.

فرانگیز: در این اصل سخنی از دین رسمی و یا به اصطلاح اقلیت های مذهبی نشده است. در فرهنگ ایران، دین رسمی بی معنی است و چیزی به نام اقلیت و اکثریت وجود ندارد که یکی زیر سلطه دیگری برود و یا بنام های اقلیت و یا اکثریت، حقوق همه گانی را پایمال نمایند. ما وقتی صحبت از برابری گوهری و آزادی وجدان می کنیم، دیگر نمی توانیم گروهی را جزو اقلیت بخوانیم. اقلیت و اکثریت کردن، کوچک و بزرگ کردن و امثال اینها، از طرز فکر "بریدگی" اجتماعی و پاره پاره کردن افراد آن حاصل گردیده است. وقتی در قانون بیاید که دین رسمی کشور، فلان است، این نشان می دهد که طراحان چنین قوانینی - حتی اگر نام بی مسمای قانون اساسی را به آن داده باشند - خود را از برگزیده گان می دانند، همانگونه که دین رسمی قانون اساسی حکومت اسلامی حاکم بر

ایران، امتی برگزیده را نمایندگی می کند. بدینخاطر فرهنگ ایران، دینی را به نام "دین رسمی" نمی شناسد که از آن اقلیت های دینی نیز ساخته شود. این را توهین و نادیده گرفتن ارجمندی و بزرگی انسان می داند. برای این است که در جمهوری ایرانی، این قبیل احکام را بعنوان قانون نوشتن، نوعی "هیچ" فرض کردن مردم و اجتماع است.

شیرین: با تذکر بجای فرانگیز، من پیشنهاد می کنم که کار را بنام اصل ششم و برای آزادی مطبوعات و بیان واگذاریم که از بابت فقدان آن، شلاقهای سخت خورده ایم. هر حکومتی هر ادعایی دارد می توان بکند، که آزاد است، دموکرات است، مدارا جوست و از این قبیل شعارها. اما آزادی هر جامعه ای رابطه تنگاتنگ با آزادی مطبوعات و بیان دارد. هر قدر که آزادی ایندو بیشتر باشد، جامعه فضای تنفسی بیشتری برای پرورش و پرستاری "اندیشه" ها خواهد داشت. هر قدر که مطبوعات و به پیروی آن، "بیان"، فضای آزادی بیشتری داشته باشند، به همان میزان حکومت ها کمتر دچار استبداد و تمامیت خواهی خواهند شد. افشای انحرافهای تمامی ادارات مربوطه به دولت و خود دولت، بکوشش خبرنگاران مستقل و آزاده، امکان پذیر است. کج رویهای به اصطلاح "سیاسی"، محال است از زیر ذره بین کنجکاو و تعهد روزنامه نگاران جوانمرد، خود را بپوشانند. آزادی مطبوعات، مهمترین وسیله ای است که دولتهای مردمی بدان نیاز مبرم دارند تا از "اندازه" خود خارج نگردند. اگر دوستان موافق هستند، من این اصل را با فراگیر کردن آن در زمینه های دیگر به شکل زیر مرتب می کنم:

#### اصل ششم:

مطبوعات، رادیو و تلویزیون، سینما، تاتر، هنر و موسیقی، از آزادی کامل برخوردار خواهند بود تا تعهد خود را در برابر زنده نگاهداشتن جامعه و انگیختن مردم به شرکت همه جانبه در مسائل وطن خویش به انجام رسانند. هر کسی حق فطری و ذاتی دارد که اندیشه اش را در مورد مسائل مختلف، بدون سد و مانعی، آزادانه از طریق امکانات موجود بیان کرده و نشر نماید. هرگونه سانسور تحت هر بهانه، مجاز نخواهد بود. هنر، چون سینما، تاتر، موسیقی و شاخه های دیگر آن، می بایست بدون حد و مرز آزاد باشند تا شادی و نشاط و ذوق را در جامعه برانگیخته و بپرورانند.

فرانگیز: این آزادی کامل که می گوئیم، شاید برای بسیاری این پرسش را ایجاد کند که آیا ره به "بی اندازه گی" نخواهد برد؟ این درست است که در جامعه ما تمرین آزاد بودن و آزاد زیستن زمینه ای نداشته است. اما این آتش نهفته در دل را نمی توان به اگر و مگر و نکن و بکن، خاموش کرد. جامعه ایرانی توانایی این را دارد که بکوشد تا "آزاد" زندگی کند. این امکان آزاد زیستن و شکفتن، جز از پیمودن راه سخت و پر پیچ و خم میدان "آزادی" ممکن نخواهد بود. جامعه ای می تواند در هماهنگی بیافریند که یک: آزاد باشد و دو: اشتیاق به کثرت گرایی داشته باشد. همانطور که قبلا نیز گفته شد، باید ترسها و نگرانیهای از پیش راه، از ذهنیت خود دور سازیم تا دلیری و شجاعت انجام کارهای مهم و بزرگ و نو در ما بوجود آید.

مینو: من فکر می کنم که یک سری ارزشهای گوهری هستند که نمی توان آنها را اصولا محدود نمود. اگر چنین کنیم، به همان راهی خواهیم رفت که آموزه ها و رسولان و صاحبان عقاید رفته اند. همین واژه "آزادی" را چگونه می توان محدود کرد؟ اولین "اما" که برای این واژه نوشته شود، "آزادی" از بین رفته است. این ارزشها، ارجمندی انسان را نشان می دهند و چیزی "جزئی" نیستند که بتوان از آنها چشم پوشی نمود. آزادی "بی کرانه" است، نمی توان آنرا برید و کوچک یا کوتاه نمود. نمی توان آنرا تکه تکه کرد و این تکه ها را هر از چندی به مصلحتی، در پستویی پنهان کرد. این "ما" هستیم که اسیر تنگی در فکریم و بردباری همپرسی با دیگران را نداریم و مرتب گله از آزادی می کنیم که چرا فلانی از آن سوء استفاده می کند، چرا جامعه مرزهای آزادی خودش را نمی

شناسد و از این قبیل ناله ها. بنابراین استفاده این قید که آزادی "کاملاً" باید در جامعه حضور داشته باشد، ضروری است و باید بر آن پافشاری کرد.

بهر روز: پس از این اصل، حق اعتراض جامعه در برابر حکومت می بایست روشن گردد. در برابر محدودیتهایی که هر دولتی می تواند در جامعه بوجود آورد، اعتراضهای همه گانی تنها راه ایستادگی در برابر آن است. بنابراین اصل زیر را می بایست بدنبال اصل پیشین بیاوریم:

### اصل هفتم:

برگزاری گردهمایی ها در همه زمینه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آزاد است. برای نگاهبانی از این حرکت اجتماعی، زمان انجام، به ادارات مربوطه گزارش خواهد شد تا دولت، وظیفه خود را در یاری کردن به برقراری تظاهرات ها و حفظ آرامش شرکت کنندگان، انجام دهد. هرگونه پرخاشگری، بی احترامی، آزار و رنجاندن هر شخصی و نیز صدمه زدن به سرمایه های همه گانی، چه از طرف شرکت کننده گان و چه از طرف کارمندان دولتی، کاری ناپسندیده است و هماهنگی اجتماعی را از بین می برد و باید از آن پرهیز نمود. در غیر اینصورت برپایه قانون با آزارندگان برخورد خواهد شد. هر فردی حق دارد از امکانات تشکل دادن گروه، سازمان و ... بهره جوید تا بتواند خواسته های خود را به مسئولین دولتی بیان دارد.

شیرین: باید بطریقی در این اصل یادآوری نمایم که حمل سلاح و تیر و تخته و وسایل آزار دادن نیز اکیدا ممنوع باشد.

سایه: نگاهبانی از آزادی، ایجاب می کند که هر فردی در اجتماع، به آزادی دیگران احترام بگذارد. بنابراین همراه داشتن چنین وسایلی در گردهمایی ها، که ریشه آزادی در اجتماع را می سوزاند، خلاف تعریف ما از "آزادی" است. پیشنهاد می کنم که در متن آورده نشود. با آوردن چنین نکته هایی در محدوده قانون، نشان می دهیم که مردم خود توانایی تشخیص ندارند و باید به آنها گفت و یا برای آنها نوشت که چه کاری را و چگونه باید انجام دهند و چه کاری را و چگونه نباید انجام دهند. در مورد تعریف جمهوری ایرانی که سپس خواهد آمد، به این مسئله نیز برخورد خواهد شد. اصل هفتم را به همین صورت فوق بنا نهیم.

فرخ: در اینجا جا دارد که اصلی بعنوان ممنوعیت آنچه که تفتیش عقیده می گویند آورده شود، زیرا برگردان (ترجمه) پرسش استفهامی "تو چگونه فکر می کنی"، این است که "خود را ببوشان". پرسش استفهامی "تو چه دینی داری"، بمعنی این است که "خود را در ریا و دورویی فرو کن". پرسش استفهامی "تو چه خدایی را می پرستی"، یعنی "خود را در حباب دروغ مخفی کن". اینگونه پرسشهای استفهامی که تنها برای تخلیه کردن طرف مقابل است، به همین زهد و زاهدی بیمارگونه خواهد کشید که ما را در خود بلعیده است. این تفتیش کردنهاست که جامعه را در لباسی سفت و سخت پوشانده است و جامعه دیگر دلیری ای این را ندارد که خود را "برهنه" سازد. یک معنی برهنه شدن، آشکار کردن راز درون "خود" است.

### سرانجام بختش کند خاکسار

برهنه شود آن سر تاجدار - فردوسی

مبارزه با تفتیش از این و آن، مبارزه برای بوجود آمدن امکان "برهنه" شدن "خود" انسان است تا مجبور نباشد که عقیده، باور و یا جهان بینی اش را در "خود" ش انبار و مخفی سازد و چیزهایی را به زبان آورد که جز دروغ و فریب و نیرنگ نیست. این را می گویند "حکمت". یعنی تو تشخیص بدهی

که چه وقت دروغ بگویی و یا شری را برگزینی برای رسیدن به غایتی خیر. اما مولوی آنقدر جسارت داشت از کسی بگوید که هر روز صبحدم نزد او می آید و جامه او را می کند.

## عریان کندم هر صبحدمی گوید که بیا من جامه کنم

انسان گوهرگرا، اشتیاق به برهنه کردن خود دارد، این تنگ نظری فکری افراد جامعه و بلای استبداد است که چنین امکان فطری را پایمال می کند. اصل هشتم را به چنین ممنوعیتی اختصاص دهیم:

### اصل هشتم:

از آنجا که هیچ عقیده و ایدئولوژی و جهان بینی و دینی مقدس نیست تا خود را تمامی "حقیقت" جلوه دهد و جامعه را به تنگناهای فکری دچار گرداند، بدین لحاظ کاویدن در نوع عقاید و باورهای مردمان، شدیداً ممنوع است و هیچ کسی یا هیچ دولتی هیچگونه حقی ندارد که کسی را بخاطر داشتن عقیده و باور خاصی، مورد آزار و اذیت قرار دهد.

بهرام: ما در اصلهای پیشین، گفتگو بر آزادی کردیم. اما جایگاه استقلال در کجاست؟ بسیار نوشته و گفته اند که آزادی و استقلال، از هم جدا ناپذیرند. به زبانی ساده، فهم خود را از آزادی می نمایانند. وقتی انسان نسبت به "آزادی" که گوهر اوست، اینقدر بی وفاست، قطعاً آنرا براحتی از دست خواهد داد. آوردن این دو واژه با هم و تاکید اینکه بی هم معنا ندارند، خالی کردن گنجی است که در "آزادی" نهفته است. "آزاد بودن"، یعنی به چیزی وابسته نبودن، از چیزی تقلید نکردن، اصل و مرجع بودن است. بیشتر کسانی که شعار بالا را می دهند که آزادی و استقلال دو روی یک سکه اند، خود "مقلد" اند. تقلید تنها تبعیت از یک آخوندی نیست، بلکه تقلید از یک آموزه، یک عقیده، یک ایدئولوژی و یا از یک کتاب مقدس نیز هست. آیا بر اینان هنوز روشن نشده که کسی که تقلید می کند، آزاد نیست؟ و چون آزاد نیست، وابسته هم هست؟ تکیه ما در این متن بر واژه آزادی، از باور ما برخاسته است که آزادی، "پرواز" است و برای پرواز، تمامی بندها باید گسسته شوند. بزبانی دیگر، "استقلال" در "میان" "آزادی" نهفته است و پس و پیش کردن ایندو، گوهر "آزادی" را می آزارد.

مینو: دوستان، ما در اصل چهارم، برابر گوهری انسانها را آوردیم. اما در مورد حقوق زنان، اصلی را اختصاص نداده ایم. بیشتر از اصل سوم می بایست این را تاکید کنیم.

فرانگیز: اما ما در مسئله برابری گوهری، آوردیم که چنین تمایزاتی را نمی پذیریم. یعنی قبول نداریم که همه جا مرتب باید این را از آن جدا کرد و آنرا از این. وقتی صحبت از برابری گوهری می کنیم، تمامی برابریها در آن نهفته است. اگر بخواهیم اصلی جدا بیاوریم که زنان چه آزادیهای بیشتری دارند و یا چه چیزهای دیگری برایشان باید منظور نمود، خود این جدا کردن، آنهم بصورت یک اصل، باور ما را در مورد برابری گوهری همه انسانها، مخدوش می سازد. پیشنهاد من این است که بکوشیم تا حقوق مردمان، رده بندی و تقسیم بندی نشود. برابری گوهری، جنسیت و رنگ و پوست و مانند اینها را نمی شناسد.

بهمین: چون قرار بر ویرایش تنها اصول کلی هستند، پیشنهاد من این است که یک سری از مسایل می بایست آورده شوند. من دو اصلی را بصورت زیر، عبارت بندی کرده ام. اصلی را برای "شغل" اختصاص داده ام. در اصلی دیگر، مسئله آموزش و پرورش را نگاشته ام. این اصل از اهمیت بالایی برخوردار است و نیاز به کمی باز کردن دارد. آموزش بطور کلی می بایست از شکل سنتی کهنه خود در آید و "نو" شود. از همان کلاس اول، کار بر گفتگو و جستجوی دوطرفه قرار خواهد گرفت.

ما حقی نداریم که کودکان را "خرد" (به ضم خ) و صغیر فرض کنیم و از این فرض نادرست و زشت، هرچه را که خود "درست" می‌پنداریم به آنها بیاموزیم و پس از چند سال، مدرکی به آنها داده و آنها را روانه دوره بالاتر سازیم. برخلاف پندار ما، کودکان به سرعت خود را در میان "چیستی" هستی خود می‌اندازند و در پی جستجویند. "دید" ما آنقدر تنگ شده است که این رفتار کودکان را نمی‌توانیم حتی با چشم ببینیم چه رسد با چشم جان. برای ایستادن در برابر این بیماری "بزرگ بینانه"، ما راهی جز یاری از "بینش و زبان فلسفی" نداریم. کودکان ایرانی توانایی دارند که با توجه به فرزانه گی فرهنگی خود، به تمامی پدیده‌ها با بینش فلسفی برخورد نمایند. این دید که فلسفه درسی فقط دانشگاهی است، بسیار سبک و بی‌مایه است. اولین پرسش فلسفی با اولین پرسش کودک آغاز می‌گردد. نگاههای کنج‌آوانه کودک به محیط خود، در متن دنیای فلسفه قرار دارد. این ما هستیم که با جوابهای "پرت" به کودک، خود را به بیابان خشکی می‌زنیم و فرار می‌کنیم. جامعه ایرانی، نیازمند متفکر و فیلسوف است و نمی‌توان این کار مهم را به دوره‌های بالاتر آموزشی محول کرد. "تخم" این کار مهم در "میان و درون" خود کودکان نهفته است و کافی است که آنرا "رویانید" و شکوفا کرد. اگرچه این ایده، ایده‌ای نوست، اما شدنی است. درکنار تدریس فلسفه، ورزش از اهمیت بخصوصی برخوردار است. روحیه جوانمردی و اندیشه "پهلوانی" را می‌توان در ورزشهای دسته جمعی، در کودکان زنده و بالنده کرد. ما نمی‌خواهیم در مدارس و دانشگاههای ایرانی، "خشک سران فنی ویا عقیدتی" پرورش دهیم. "اندیشیدن" در آزادی، اولین قدم برای هماهنگی اجتماعی است و اینرا می‌بایست کودکان در دوره ابتدایی و با همکاری باهم، بجویند و بیابند. تمام برتری‌جویی‌هایی که بر پایه نابرابریها قرار دارند، جامعه را به بحرانهای روانی دچار می‌سازند و رشک را میان مردمان گسترش می‌دهند. انجام امتحانها که بسیاری از کودکان را دچار ترس و وحشت می‌سازد و تخم "راستی" را در آنان می‌خشکاند، می‌بایست از میان برداشته شوند و دادن نمره نیز بی‌معنی است. هر چه که در این مورد بگوییم، حق اصل مطلب را ادا نکرده ایم و به این خلاصه اکتفا می‌کنیم و فشرده آنرا بصورت اصل زیر می‌آورم:

#### اصل نهم:

بنا بر اصل سوم، در جمهوری ایرانی، هر فردی آزاد است تا هر شغلی را که دوست دارد انتخاب کند تا بتواند "خود" را در جامعه شکوفا سازد. دولت موظف است که این جویندگان را در یافتن آرزوهایشان، یاری رساند.

#### اصل دهم:

تحصیل در تمامی دوره‌های آموزشی مانند مدارس ابتدایی، دبیرستانها، آموزشگاهها و دانشگاهها، رایگان خواهد بود و در دوره‌های دانشگاهی، دانشجویان می‌توانند با یاری و کمک مالی خود(با توجه به وضع مالی در خانواده‌ها)، در گرداندن امور مالی دانشگاهی که در آن تحصیل می‌کنند، انباز گردند. دولت نیز موظف است که دانش‌آموزان و دانشجویان را در این کار مردمی، یاری کند. درسهای فلسفه و ورزش از کلاس اول ابتدایی، جزو دروسی خواهند بود که تا به انجام رساندن دوره‌های آموزشی باید ادامه داده شوند. در جمهوری ایرانی، تمامی مدارس از امکانات برابر برخوردار خواهند بود و بر مدیران و مسئولین آموزشی است که بکوشند تا نابرابریها از بین برده شوند. بالا و پایین کردنها، دولتی و انتفاعی کردنها و از اینگونه جداسازیها، نه تنها زشت است، بلکه درخت مهر و جوانمردی را در جامعه می‌سوزاند. امتحان کردنها که غالباً ترس و وحشت را در کودکان ایجاد می‌کند و "راستی" را در وجود آنان می‌خشکاند و نیز نمره‌دانه‌های رایج امروزی، بخصوص در دوره ابتدایی که تخم رشک و نابرابریها را میان کودکان و نوجوانان می‌کارد، از میان برداشته خواهند شد و جای خود را به "خود داوری" خواهند سپرد. پایه کار آموزگاران با شاگردان، برپایه آموزشی "همپرسی" قرار خواهد داشت و با احترام یکدیگر و در

آزادی، می کوشند تا با هم، شیوه های "جستجو" و "تجربه" کردن را بیابند. از هرگونه توهین و خشم و حتی صدای بلند و یا شیوه های پرخاشگری، شدیداً باید پرهیز نمود. چنین شیوه های زشتی، ارجمندی انسان را پایمال خواهد کرد.

فرخ: دوستان، جای احزاب خالی مانده است. احزاب پشتوانه های نگاهبانی از "آزادی" ها هستند. احزاب می توانند مردم را در شرکت داشتن در تصمیمات کشور، یاری دهند تا جامعه بیدار و هشیار باشد. این احزاب هستند که می بایست نگذارند که جامعه به خواب رود. با تشکیل گروههایی ها، تظاهرات، سخنرانی ها، گفتگوهای مشترک و با برقراری نمایشهای هنری و موسیقی باید کوشید تا مردم، کارهای به اصطلاح سیاسی را، بخشی از زندگی خود بدانند و بدانند که شرکت آنها در فعالیت های اجتماعی، به سود همه مردمان و محیط زیست خواهد بود. بدینخاطر اصل زیر را پیشنهاد می کنم:

**اصل یازدهم:**

جمهوری ایرانی می کوشد تا احزاب گوناگون، خود را بتوانند بیارایند و به دولت در کار سامان دادن کشور یاری دهند. تمام عقاید، باورها و جهان بینی ها می توانند در کمال آزادی بنا بر اصل اول، به فعالیت های حزبی خود بپردازند و بکوشند تا مردمانی را که به آنها گرایش می دارند، در زیباساختن ایران و جهان، شریک و انباز خود نمایند. هرگونه بی احترامی و پرخاشگری حزبی نسبت به حزب دیگر، بی احترامی به ارجمندی انسان است و همه احزاب وظیفه میهنی خود بدانند که از اینکار، پرهیز کرده تا جامعه در آرامش و نشاط و شادی، بتواند مشکلاتش را از میان بردارد.

**اصل دوازدهم:**

حزب و یا احزاب وابسته به قدرتهای بیرونی که جهان و مردمان آنها می آزارند و کشور را تحریک و یا تهدید می کنند، و نیز حزب و یا احزابی که تمایلات نژادپرستی دارند و آنها در اجتماع تبلیغ می نمایند، در جمهوری ایرانی، جایی نخواهند داشت.

سایه: اکنون نوبت پرداختن به اصلی می رسد که درد جانسوز جامعه امروز ایران است و آن شیوه به اصطلاح دادگاه های موجود است. اصلی و دو تا اصل چهل قانون قلابی اساسی حکومت اسلامی ولایت فقیه را می بایست همه گان دو باره بخوانند و آموزنده است. قصدی به پرداختن این اصول نداریم و حیف از وقت و روان انسان. اما می کوشیم اصلی کلی را که برخاسته از بن مایه های فرهنگ ایران است، بیاوریم. "حقوق"، کلا در دو قسمت قابل فهم هستند. قسمت اول، حقوقی گوهری و یا فطری و ذاتی هستند که هیچ کس و هیچ قدرت و دولتی حق تعرض به آنها ندارد و هر انسانی نیز می بایست بکوشد که این حقوق گوهریش پایمال نگردد و از آنها دفاع نماید. مثلاً مقدس بودن "جان"، یعنی تعرض ناپذیری آن، حقی گوهری است و کسی به کسی نمی دهد. "خرد" که تراوش "جان" است، قابل آزار و تهدید نیست و مقدس است. "آزادی" که حقی فطری است و از طرف مرجعی یا کسی برای کسی دیگر مقرر نخواهد شد. این نوع حقوق، نه تنها دادنی نیستند، بلکه "خود بخود" هستند و محدودیت هم ندارند. یعنی نمی شود که آنها را بنا بر مصلحت و بنا بر "حکمت"، محدود نمود. این حق را فرهنگ ایران به هیچ مرجعی نمی دهد. این حقوق گوهری، نه تنها حقوق فردی انسان هستند، بلکه در اجتماع نیز فطری بودن خود را نگاه خواهند داشت. قسمت دیگر حقوق، حقوقی هستند که در زندگی اجتماعی مردمان باهم، مطرح می شوند و برای دفاع و سروسامان دادن به آنها، جایگاههایی را درست می کنند که در آنها مردمان بتوانند با داوران آشنا به حقوق، این مسایل را نیز حل و فصل نمایند. حقوق گروهی، حزبی، صنفی، خانواده، ارثی و امثال اینها، از این قبیل حقوق هستند که نیازمند بررسی اند و برای بررسی آنها در دادگاههای مربوطه، دو

اصل مهم می بایست مورد توجه قرار گرفته شود. یکی اصل "داد" است و دیگری اصل "مهر". با "داد" می برند و با "مهر" دوباره از نو می پیوندند. این دو اصل از زبان فردوسی در بن داده های "ایرج" و "فریدون" گسترده شده است. به زبان روشن، "داوری" تنها برپایه "داد" و "مهر" حقانیت بخود خواهد گرفت. از آنجا که این اصل، اصلی بسیار حساس است و گستردن آن برعهده داوران آشنا با مسایل حقوقی است، من می کوشم که اصل زیر را بصورت کلی جمله بندی نمایم:

### اصل سیزدهم:

در جمهوری ایرانی، دادگاهها برپایه دو اصل بن مایه ای فرهنگ ایران، یعنی "داد" و "مهر" قرار دارند و با ایندو اصل، حقانیت اجرایی خواهند گرفت. از طرف این دادگاهها، هیچکسی بعنوان "مجرم" نامیده نخواهد شد. طرفین دعوا با آزادی انتخاب وکیل می کوشند که از حقوق خود دفاع نمایند. دادگاههای مربوطه موظفند که تمامی امکانات برگزاری سریع بررسی را آماده گردانند. هرگونه "آزار" طرفین دعوا، شدیداً مورد پیگیری قرار خواهد گرفت. در این دادگاهها، داورانی شرکت خواهند داشت که آشنا با حقوقی باشند که در زمینه آن، وظیفه دفاع را برعهده می گیرند. داور می بایست تمامی زمینه های بوجود آمدن مورد دعوا را در نظر گیرد. پایه داور می نه "عرف" و "سنت" هاست و نه شریعت دینی خاص، بلکه داور می بر پایه "خرد شاد" است که می تواند از حقوق مردم، نگاهبانی و دفاع نماید. از آنجا که در جمهوری ایرانی، کسی بنام مخالف سیاسی شناخته نخواهد شد و مخالفت مردم یا گروهی و یا حزبی با برنامه های دولت، حقی اجتماعی است و باید وجود داشته باشد، لذا دادگاهی برای مسایل سیاسی وجود نخواهد داشت. در جمهوری ایرانی، این حق عمومی برای مردمان محفوظ است که مخالف باشند و این حق، قابل تعقیب و آزار نیست. برپایه چنین باوری، آوردن اصطلاحاتی چون دستگیری، تعقیب، شکنجه، حبس و هر نوع آزار دیگر، زشت و ناپسند است و در پی اصل اول و سوم، اصلی برای ممنوعیت چنین رفتاری، وجود نخواهد داشت.

شیرین: من فکر می کنم که با طرح اصولی که درپیش آمده است، کمی زمینه آماده شده است که به خود "جمهوری ایرانی" پرداخته شود که چیست.

فرانگیز: دوستان، در ابتدا می بایست بکاویم که خود واژه "جمهوری" و "ایرانی" چیست؟ قصد ما این نیست که تنها واژه ای را به شعار تبدیل کنیم و آنرا به یک خواست درآوریم. این ما را در سطحیات محدود می کند. این تعریفی را که می آوریم، در آن حدی است که تا کنون به آن رسیده ایم. دیگران هم می توانند آنرا کامل یا نقد و یا حتی رد نمایند.

واژه "جمهور" (به ضم ج) عربی است و در لغتنامه ها، به توده، مردم، گروه یا جماعت مردم معنی شده است. "الجمهور" به "عموم" گویند. "جمهوری"، حکومتی را می گویند که از طرف مردم یا نمایندگان مردم که احزاب باشند، برای مدتی مشخص، تشکیل شده باشد است. "جمهوری" به کسی می گویند که طرفدار حکومت جمهوری باشد. این معانی از ترجمه واژه "ریپوبلیک" می آیند که در لاتین به "موردی همه گانی" معنی گردیده است. اگر همین معانی را در نظر بگیریم، جمهوری (با ضم ج) می تواند از طرف بخش کوچکی که از همه امکانات در جامعه سود می برد، تشکیل گردد. جمهوری افلاطونی نیز در واقع حاکمیت اقلیتی برگزیده است. یک حکومت جمهوری می تواند "دموکرات" نباشد. مثلاً "الیگارشی"، دموکرات نیست، اما جمهوریخواه است. بسیاری از این واژه ها را ما بر طبق عادت بکار می بریم، در حالیکه در سایه این واژه ها، چهره اصلی آنها نهفته است. در جهان سیاست امروز نیز تحت خوش آواترین واژه ها، حقوق انسانها پایمال می شود. در ایران کنونی، حاکمیت اسلام را بر جامعه حفته کرده اند و نامش را گذاشته اند جمهوری. البته شاید نامی است که براننده این حاکمیت است، زیرا تنها گروهی آنرا با خود می کشد. بی جهت نیست که می کوشند تا همین را نیز به "حکومت اسلامی" تغییر دهند. همین واژه شکسته و درهم برهم، گلو

متولیان دینی را گرفته است و فشار می دهد، زیرا در حکومت اسلامی و شریعت آن، دست و بال آنها از آنچه که امروز انجام می دهند، باز تر خواهد بود.

اما این واژه "جمهوری" را با فتح ج نیز به سختی بکار می برند. سختی در آنست که با آنچه که متداول است، همخوانی ندارد. این واژه اگر دهان به دهان تا به امروز بما رسیده است، حکایت از اشاراتی می کند که می تواند ما را به ریشه های چنین خواستی، مانوس تر سازد. "جم" (به فتح ج) و "هور". اینها چیستند؟ ... "جم"، در فرهنگ ایران، نخستین انسانی است که بن همه انسانهاست و جفت و همزاد خوانده می شود. چیزی همزاد است که خود اصل و سرچشمه است. جمشید، تصویر نخستین انسان در فرهنگ سیمرغی ایران است. تصویری است که با "خرد و خواست" خود، بهشت را در گیتی بوجود می آورد (می سازد) و خوشزیستی (خرداد) و دیرزیستی (امرداد) را که غایت انسانها است، برآورده می سازد. جام جم نیز حکایت از این دارد که انسان جامی است که "جهان" را در آن می توان دید و شناخت. در جام جم، افشرد یا آب گوهر سیمرغ بوده است که هر که از آن بنوشد، مست و دیوانه و سرخوش و شاد و لبریز می گردد. واژه "هور" که به خورشید گفته می شود، در پهلوی به معنای باده یا نوشابه سکرآور است. در کردی هم خورشید است و هم ابر. "اهوره" که همان ابر است به شکل "هور" در پهلوی باقی مانده است. . . . "از پژوهشهای استاد جمالی" در لغتنامه دهخدا همین واژه را بصورت زیر آورده است:

... جمهوری (به فتح ج)، شراب کهنه انگوری را گویند، و بعضی شرابی را گفته اند که سال بر آن گذشته باشد، و بعضی گفته اند شراب مثلث است، یعنی سه من شراب انگوری را بجوشانند تا یک من شود...

... جمهوری (به ضم ج با ی ی)، شرابی است ..... آب انگور غلیظ شده ....

با توجه به این دو معنی، رد پایی را می توان دید که در همان جام جم نهفته است، همان شیره ای است که نوشیدن آن، انسان را مست و دیوانه (پر شدن از خدا) می کند. مطرح کردن این حاشیه ها، برای دنیای سیاست امروز، شاید خنده آور باشد. اما ما بین آن جمهوری که امروز متداول است و با آن سر مردمان کلاه می گذارند، با جمهوری ای که مایه های خفته اش در فرهنگ سیمرغی ایران است، بسیار تفاوت وجود دارد و حتی متناقض یکدیگرند. بنا براین، ما دنبال جمهوری اول نیستیم، بلکه آن جمهوری را می خواهیم که تصویر انسان در آن، جمشید است که با "خرد سامانده" خود، گیتی را همچون بهشت می سازد. یعنی در این جمهوری، انسان اصل و سرچشمه و مرجع اصلی است. در اولی که به توده و مردم معنی شده است، نشان نمی دهد که اینها خود اصل قضیه هستند. قدرت با امکانات خود، توده و یا مردم را برای رسیدن به اهداف قدرتش، می تواند شکل و محتوا بدهد. اما در دومی این اصل نهفته است. در برخی از کشورهایی که نوع سیستم آنها جمهوری است، در ادامه آن، لفظ دموکراتیک و سوسیال را نیز آورده اند. این تاکید، نشان می دهد که تنها لفظ جمهوری، بیانگر آرمانها و خواستههای آنها نمی باشد.

مینو: پس چنین چیزی بعنوان نوع حکومت، چه معنایی دارد؟ با باز کردن مفهوم این واژه در فرهنگ ایران، آیا می توان خواست "جمهوری ایرانی" را مطرح نمود؟ در زبان امروز، کار ساده ای نیست بتوان این نام را بیان کرد. وقتی ما می گوئیم جمهوری ایرانی، برای افکار عمومی جهان، ما همان "جمهوری" ای خواهیم بود که امروز از آن بعنوان نوعی حکومت نام می برند. ما برای معرفی "جمهوری" از زبان فرهنگی خود، حداقل می بایست در مقدمه ای آنرا توضیح دهیم و با همه توضیح دادنها، محال است که باز ابهام در میان نباشد. من فکر می کنم که این خواست، می تواند پاسخگوی آرمانهای ایرانی نباشد. بنابراین پیشنهاد می کنم که نام حکومت را با "جمهوری" نیاوریم.

فرانگیز: البته مهم نیست که افکار عمومی دنیا یا دولتها و کشورهای دیگر، از نام جمهوری ما چه می فهمند. اگر ما در عمل بتوانیم محتوای "جمهوری" خود را، ابتدا برای خودمان روشن و شفاف سازیم، قطعاً تصویر و مفهوم آن، به سرعت در افکار جهانیان، خود را می نمایاند. ما نباید از واژه

ای که در عمل از آن استفاده های نادرست می کنند، واهمه بخود راه دهیم و خود را از حرکت باز داریم. حتی ما می توانیم واژه ای را اختیار کنیم و با "همپرسی" اجتماعی، پیرامون اختیارات و محدوده مشخصی از آن واژه، اهداف خود را دنبال نماییم. نکته دیگر اینکه ما در ایران، گوناگونی مردمی داریم. بلوچ داریم، کرد داریم، فارس داریم، ترک داریم، عرب داریم و ... ما می بایست در نام و نوع حکومت نشان دهیم که این گوناگونی ها، در هماهنگی باهم، تصمیم دارند که وطنشان ایران را، پرستاری نمایند. من فکر می کنم برای چنین هماهنگی ای، هیچ صورتی بهتر از نظام فدرالی، نباشد.

بهرام: یک نکته دیگر را نیز در ادامه سخن فرانگیز ضروری می دانم و آن این است که از بکار بردن واژه "حکومت" نیز باید شدیداً پرهیز کنیم. حکومت با ریشه "حکم" و "حکمت" سر و کار دارد. حکومت از ریشه عربی اش، بخود حقانیت می دهد که بر مردم با "حکمت" برخورد کند. یعنی می تواند شرتترین وسیله را نیز برای رسیدن به غایتی خیر در اختیار گیرد. همانگونه که امروز حاکمان تباهاکار در ایران انجام می دهند و تمامی نیز "حکمت الهی" است.

بهمن: من فکر می کنم که تمامی آنچه که "جمهوری ایرانی" می بایست در خود داشته باشد را، در ادامه تعریف آن بعنوان نوع نظام سیاسی، می توان آورد. مطمئن باشید هر نامی که جایگزین آن کنیم، باز ایرادات خود را خواهد داشت و باز باید آنرا در تعریفی روشن ساخت. مثلاً اگر از واژه "دموکراتیک" استفاده کنیم، مشکل سر جای اول خواهد بود. زیرا نظام دموکراتیک را حکومت اکثریت معنی می کنند و شما ببینید بنام اکثریت چه می کنند. من پیشنهاد می کنم که در همین خواستی که توسط جنبش جوان کنونی مطرح شده بمانیم و بکوشیم آنرا شفاف تر سازیم.

سایه: پیشنهاد فرانگیز در فدرال بودن نظام نیز شایسته توجه است و برای هماهنگی و وحدت کثرت گوناگونی مردمی، ضروری است. اگر موافق هستید، نام نظام را به "اتحادیه جمهوری ایرانی" تکمیل نماییم.

بهمن: البته کاری که ما داریم می کنیم، تنها بعنوان متنی پیشنهادی است. دیگر اینکه نام نظام، یک آدرس بسیار سطحی است. آنچه که مهم است و تعیین کننده، چیزی است که استخوانبندی نظام را تشکیل می دهد. آرمانها، آرزوها و خواستهای مردمان، در پیمانهای که با یکدیگر می بندند، تحقق پذیر است. این پیمانها، تماماً در قانونهای اساسی تعریف و روشن می شوند. و اینها باید به آنصورت تعریف شوند که هیچگونه ابهام در آنها نباشد و نیز مورد سوء استفاده قرار نگیرند. من همان "جمهوری ایرانی" را پیشنهاد می کنم و در اصول دیگر آن، می توان حقوقهای شهرستانها را مشخص کرد.

فرانگیز: البته نام نظام، می تواند سطحی نباشد. اجازه دهید که واژه "ایران" را نیز بصورتی کوتاه بیاوریم، بعد خواهیم دید که نام نظام، "راز" درون آن نظام را در خود خواهد داشت. در مورد این واژه، اندیشه منوچهر جمالی و پژوهشهای او، از جمله نادرین است که از آن بهره می جوئیم. واژه "ایران" در واقع، "ایریانه" است که از "ایر" و "یانه" تشکیل شده است. "یان" جای پیوندیابی گوناگونیها و اعداد است. جایی که دو چیز بهم پیوند می خورند، نشانگر آنست که در آنجا، اصل مهر و آمیزش حضور دارد. "یانه"، خانه و باشگاه و وسط انبوه جمعیت نیز هست. پس "میان" هم هست. مفهوم "میان" در فرهنگ ایران، از اهمیت بالایی برخوردار است، زیرا که "میان"، جایگاه پیونددهی و با هم آمیزی و با هم آفرینی است. "ایر"، "هیر" است که هم معنای "سه" دارد (سه تا یکتایی که در بالا آوردیم) و هم جستجو و پژوهش. نام دیگرش "رام" است که خدای رقص و موسیقی و شادی و شناخت است. پس "ایران"، آشیانه "مهر" است. "مهر" آمیختن و آمیزش است و ربطی به "رحیم" بودن ندارد. هر جا که "مهر" است، همه چیز با هم توانائی آمیختن دارند و بدینخاطر، سرشار

از زیبایی است. بنابراین، "جمهوری ایرانی"، همان "شهر خرم"، شهر آرمانی ایرانیان است که تصویر انسانی چون "جمشید" را ترسیم کرده است. "جمهوری ایرانی"، جایگاه آمیزش همه انسانهاست و بدینخاطر آرمانی "جهانی" است. من ایرانی هستم، بدین معنا نیست که من از قسمتی محدود می‌آیم که نامش ایران است و کوروش و داریوش و فردوسی و مولوی و ... دارد. من "ایرانی" هستم، زیرا در آشیانه خدای مهر (اصل آمیزش) و خدای بزم و شادی و شناخت، زندگی می‌کنم. ره آوردهای فرهنگی ایران، به همه انسانیت تعلق دارد نه به هفتاد و چند میلیون نفر. درست بخاطر همین مفهوم بزرگ "جمهوری ایرانی" است که تمامی علائم انسان ستیزی و نژادپرستی و امت پرستی و خاک پرستی "کور"، جایی در این فرهنگ لطیف و مادری ندارند. بجای اینکه موضع تعصب و دید تنگ را نسبت به ایران، کنار گذاشت و "مهر" و "راز" درونی آنرا شناخت و گشود، رگهای گردن کلفت می‌شوند و نامش را هم می‌گذارند دفاع از ایران. ما نیازی نداریم که در برابر استبداد حاکم، تعصب وطنی پیدا کنیم. ما کافی است که آرمانهای این "آشیانه پرگهر" را بجوییم و دنبال کنیم. کار این است که ایران در فقدانش می‌سوزد.

بهر روز: با سپاس از فرانکیز، من این قسمت گفتگو را بصورت زیر عبارت بندی کرده ام.

شیرین: پیش از اینکه بهروز، اصل را بیان دارد، بر روی پرچم این جمهوری، گفتگویی نداشته ایم. جا دارد که آنرا در این اصل، جا دهیم. من پیشنهاد می‌کنم که "جمهوری ایرانی"، درفش کاویانی را بعنوان "پرچم" خود اختیار کند. این درفش، درفش دادخواهی و دفاع از مقدس بودن جان و خرد است که در اصل جهانشمول اول، آنرا آورده ایم. از آنجا که حق "دادخواهی" و "دادستانی" از طرف مردم، حقی طبیعی و ضروری است و حقانیت آنرا، فرهنگ ایران به هر انسانی داده است، این درفش می‌تواند براننده آرمانهای این جمهوری باشد. پرچمهای موجود، تمامی جعلی هستند. در قبل که با شیر و شمشیر و خورشید بود که این سه، علائم بینش "میتراپیسم" است و نماد بریدن و پاره کردن و "درندگی"، آنهم در روشنایی خورشید. و در حکومت فعلی نیز بر تصویری استوار گردیده است که برپایه ترس و وحشت و ترور قرار دارد. درفش کاویانی را ماه و خورشید زینت داده اند که نماد بینش در تاریکی و برپایه جستجو و آزمایش است و از ماه که در میان این درفش است، چهاربرگ از چهار سو آویزانند که تصویر "چهار نیروی ضمیر" انسانند که نیروهای پرواز و "معراج" هر انسانی است. تمامی این تصویرهایی که در درفش کاویانی خود را می‌نمایانند، بیانگر همان مقدس بودن "جان" و "خرد" است. ما چنین درفشی را نیاز داریم که حق "دادخواهی" همواره در اجتماع محفوظ باشد و ضروری بودنش را نشان دهد. بنابراین این درفش را، پرچمی می‌دانیم که در میان آن، ماه کشیده شده است و از آن چهار برگ در چهار سو، به شکل آویزان ترسیم گردیده و در قسمت بالای آن، خورشید است و عبارت "جمهوری ایرانی" بر آن نقش بسته است.

بهمین کار دیگری نیز مانده است که لازم است در اینجا آنرا بگوییم. و آن این است که تلفظ درست واژه "جمهوری" را نیز تکیه کنیم. یعنی **"جمهوری" با فتح ج**. پیشنهاد ما به همه کسانی که خواست جمهوری ایرانی را مطرح کرده اند این است که، آنرا آنگونه که در فرهنگ ایران، معنی خود را می‌یابد، فریاد نمایند. با چند بار تکرار آن، "آهنگ" این واژه به حرکت خواهد افتاد.

بهر روز: با این پیشنهادها، این اصل را با تغییری بصورت زیر می‌آورم:

#### اصل چهاردهم:

نظام جهان آرایی (سیاست) ایران، جمهوری (به فتح ج) اتحادیه ای (فدرال) است که بر مبنای فرهنگ "سیمرغی" ایران خود را تعریف کرده و بر پایه "مردمی سالاری" قرار گرفته است و حقانیت خود را تنها و تنها از "مردم" می‌گیرد که سرچشمه های قانونگزاری هستند. به زبانی

دیگر، تنها مردم، صاحب اصلی این جمهوری هستند و نه قدرتی فراسو. جمهوری ایرانی، مسئولیت خود را اعمال "سیاست" و "قدرت" ندانسته، بلکه غایتش، "آراستن گیتی" است که تنها برپایه "کشش" و "شادی"، شدنی است. جمهوری ایرانی، برپایه ایمان به هیچ عقیده و ایدئولوژی و دینی بنا نشده است، تنها "خرد شاد" مردمان است که می تواند کار نظام و کشور را "سامان" داده و گیتی را "زیبا" سازد. قوانینی که در قانون اساسی جمهوری ایرانی بوسیله نمایندگان مردم، نگاشته می شوند، ابدی نیستند، بلکه قابل تغییرند. تنها اصولی که بیانگر حقوق گوهری و ذاتی انسان هستند، مقدس اند و حق تجاوز به آنها و یا تغییر آنها، از سوی هیچ مرجعی مجاز نیست. پرچم جمهوری ایرانی، درفش کاویانی است که حقانیت "دادخواهی" و "دادستانی" را، به هر انسانی داده است. این درفش یا پرچم، نماینده فرهنگ ایران در جهان و در میان کشورهای دیگر خواهد بود. بر روی این پرچم، تصویر "ماه" در میان سطح پرچم کشیده شده که از چهار سوی آن، چهار برگی به شکل آویزان ترسیم گردیده و در بالای آن تصویر "خورشید" است و عبارت "جمهوری ایرانی" آنرا زینت داده است.

شیرین: دوستان، اگر توجه کرده باشید، ما واژه "سیاست" را بکار نمی بریم. چه آنکه براین باوریم که این واژه، بار زشتی در خود دارد. فرصت پرداختن به آن در این کار امشب، بی مورد است. می کوشیم در این متن پیشنهادی، همه جا از "جهان آرایی"، یعنی زیبا ساختن جهان سخن گوئیم. ما نمی خواهیم خود را بر روی موجی سوار کنیم که زیر آن جز "کف"ی نیست. ایرانی توانایی دارد که تجربه های نهفته در واژه های فرهنگی اش را دوباره از نو عبارت بندی کرده و بکار بندد. ما گوشمان به فریادهای مقلدین بدهکار نیست. اندیشه ایرانی در زبیدن دوباره است و شکی نداریم که این درد زایش را بر خود روا خواهد داشت تا فرزندان و نسلهای آینده، از او به زشتی یاد نکنند.

بهر روز: با این اصل می بایست این نظام را در سه قسمت قانون گذاری، اجرایی و حقوقی، بازتر کنیم. ابتدا می پردازیم به پایه قانون گذاری. من از آوردن نام مجلس پرهیز کرده ام و بجای آن "انجمن همپرسی" را پیشنهاد می کنم. نامهایی که تحت نام "مجلس" موجودند، جملگی سبک هستند و محتوایی خالی دارند. من پیشنهاد می کنم که نام "انجمن همپرسی" را بجای این نامهای موجود، جایگزین سازیم. زیرا که واژه "انجمن" در فرهنگ ایران، جایگاه بهم رسیدن و با هم متصل شدن است و "همپرسی"، هنر جستجو کردن مشترک با هم است و نه سؤال کردن. بنابراین "انجمن همپرسی"، جایگاهی است که نمایندگان مردمان از همه جای ایران، در آن گرد می آیند تا در باره مسائل کشورداری و جهان آرایی، گفتگو و همپرسی (دیالوگ) کرده و با هم راه حل ها را بجویند. بنابراین می توانیم آنرا بصورت زیر بنگاریم:

## پایه قانون گذاری:

### اصل پانزدهم:

"انجمن همپرسی" جمهوری ایرانی، بالاترین جایگاه تصمیمات کشوری است و حقانیت خود را از اراده و خواست و آرمانهای مردمان، کسب می کند. این انجمن توسط مردم و نیز احزاب که نمایندگی مردم را بر عهده دارند، در انتخابات آزاد و برابر برای همه کسانی که حق انتخاب شدن و نیز انتخاب کردن دارند، تشکیل می گردد. زنان و مردان با حقوقی برابر، در نگاهبانی از آن، شرکت فعال خواهند داشت. دوره نمایندگی مردم در این انجمن چهار سال است و تعداد آنها نسبت به جمعیت کشور مشخص خواهد شد. در این انجمن، اقلیت و اکثریت جایی ندارد. انجمن، جایگاه همپرسی همه ایرانیانی است که دلشان برای میهن خویش می طپد. انتخاب مدیر و گروه مدیریت و چگونگی سیر کار انجمن، توسط نمایندگان مردم در زمان پیدایش انجمن همپرسی جمهوری ایرانی، مشخص و تعیین خواهد شد. در انجمن همپرسی جمهوری ایرانی، هیچ نماینده و رییس جمهور و مسنول

دیگر، به کتابی و یا به آموزه ای قسم نخواهند خورد. نمایندگان این انجمن با هم پیمان می بندند که خدمت مردمان کنند و با تمام امکانات و توانایی های خویش، در راه آرمانهای آنان، از هرکوششی دریغ نوززند. بنیان این پیمان بر "راستی" و "صدق" و "آمیختن" استوار است. پیمان، قرارداد یا میثاق نیست. مذاکرات این انجمن آشکار است و هر کسی می تواند در جلسات انجمن شرکت کرده و از شیوه کار آن باخبر گردد. علنی نبودن دوره ای از گفتگو ها را، نمایندگان مردم می توانند تعیین کنند. گزارش کامل روند گفتگوهای انجمن می بایست از طریق یکی از ایستگاه های رادیویی در تمام نقاط کشور فرستاده شود تا همگان امکان پیگیری مسایل را دارا باشند. شرکت رادیوها و خبرنگاران در انجمن ضروری است. تمامی قوانین کشور توسط نمایندگان مردم در انجمن همپرسی، گفتگو و کنکاش خواهد شد. از حقوق انجمن همپرسی است که بتواند در تمامی اموری که در کشور انجام می گیرد، جستجو و تحقیق کند. کلیه پیمان نامه ها، قراردادها و کلیه روابط دیگر با سایر کشورها، تنها با توافق و تصویب نمایندگان مردم در انجمن، حقایق اجرایی خواهند داشت. در این انجمن هیچگونه قوانینی نمی تواند نوشته شود که با بن مایه های فرهنگی ایران، ناهمخوانی داشته باشد.

مینو: با آوردن این اصل، اصل مربوط به اتحادیه نقاط دیگر را نیز می توان بصورت کلی آورد و جزییات آن توسط نمایندگان مردم، تعیین خواهد شد:

#### اصل شانزدهم:

جمهوری ایرانی بر پایه اتحادیه نقاط مختلف ایران و با خصوصیات ویژه آنها، قرار دارد. هر منطقه ای در رهبری و سامان دادن امور مربوط به منطقه خود و "زیبا" ساختن آن، آزاد است. مناطقی که دارای زبان و خط خود می باشند، آنها را می توانند در دوره های آموزشی بکار بندند تا این ویژه گیهای فرزانی فرهنگی ایران، نگاهبانی شوند و به دست نسل های آینده سپرده گردد. صندوق مالی این منطقه ها، از خودگردانی خود، تامین خواهد شد و در صورت کمبود، دولت مرکزی وظیفه دارد آنها را یاری دهد. تمام این منطقه ها، دارای انجمنی محلی هستند که برپایه اساس و شیوه های انجمن همپرسی مرکزی، رهبری خواهند شد. نمایندگان آن، در انتخاباتی آزاد از طرف مردم همان منطقه انتخاب خواهند شد و کار اجرای امور محل خود را به پیش خواهند برد. باید کوشید که بعنوان نماینده، از تمامی صنف های موجود محلی، در "انتخاب شدن" شرکت نمایند. انجمن، محل همپرسی همه مردمان از هر رنگ و دید است. تمامی تصمیماتی که مربوط به منطقه است، برعهده انجمن همپرسی محلی است و در تصمیماتی که بگونه ای به کلیت کشور مربوط می شود، می بایست در انجمن مرکزی شرکت کرده و در این تصمیمات، خود را انباز سازند. مدیر و گروه مدیریت انجمنهای همپرسی محلی، توسط نمایندگان مردم محل خود، انتخاب خواهند شد و کار دولت مرکزی، مداخله در آن نیست. دوره مدیریت این انجمنها نیز همانند انجمن مرکزی، چهار سال می باشد.

شیرین: ما در این عبارات کوشیده ایم که واژه های "ملیت" ها یا "اقوام" مختلف را بکار نبریم. زیرا بر این باوریم که این نوع تقسیم کردنها، یک "کل" را از هم جدا جدا خواهد کرد. این تکه تکه کردنها، نا برابریهای گوناگون را در میان مردمان بوجود می آورد. تقسیم کردن به قوم فارس، بلوچ، کرد و مانند اینها، بریدن اعضاء یک "تن" است. "ایران" همچون درختی است که همه مردمان آن و با همه گوناگونی بودنشان، شاخ و بر آند و تقسیم پذیر نیستند. تمام کسانی که با فرهنگ ایران آشنایی دارند، این فرهنگ لطیف و بزرگ را دوست می دارند. مفاهیم ملیت، اقوام و امثال اینها، ناروشن هستند و در فرهنگ ایران، جایی ندارند. می گویند ما ملیت ها و یا اقوام مختلف داریم. در همین جمله متوجه نیستند که همین واژه "مختلف"، در ژرفش، بریدگی میان آنها را می آورد. هزاری هم که بگویند منظور ما از این اختلاف، اختلاف حقوقی نیست، باز مشکل را مشکلتر خواهند کرد. زیرا به شکلی

قبول می کنند که اختلاف وجود دارد. حتی از "فرهنگهای مختلف" هم نامی نبرده ایم، چه آنکه باز اینهم اشکال خود را دارد. اما در پی اصل قبل، اصل زیر ضرورت دارد:

#### اصل هفدهم:

ضرورت "همپرسی" و "هم اندیشی" همه گانی با هم، ایجاب می کند که زبان و خط مشترک فارسی را بعنوان زبان و خط رسمی کشور برگزینیم. اما در قسمتهایی که دارای زبان و خط خود می باشند، حق طبیعی آنان است که در کنار زبان مشترک، در پروراندن و پرستاری زبان و خط خود نیز بکوشند و آنرا بکار برده و بگسترند.

بهرام: ما اگر اصل را بر کار حزبی بگذاریم، بناچار این احزاب هستند که از طرف مردم، به انجمن همپرسی راه خواهند یافت و در آن، دولت را معین خواهند کرد. اما اگر اصل بر شرکت همه گان باشد، این همه گان می بایست به نوعی بتواند خود را برای تبلیغات انتخاباتی جمع و جور کند. من فکر می کنم که اینکار چندان کارآمد نیست، زیرا همه مردم امکان شرکت کردن فعال را بلحاظ گرفتاریهایی که روزانه با آنها مشغولند، نخواهند داشت. این احزاب هستند که برنامه های انتخاباتی و برنامه عملی خود را با طرفداران خود مطرح می کنند و سپس نتیجه آنرا به انجمن خواهند برد. مردم فعالیتهای دیگر نیز دارند و نمی توانند در همه زمینه ها، حضور فعال داشته باشند. بدینخاطر اصل زیر را پیشنهاد می کنم:

#### اصل هجدهم:

احزاب می کوشند از طریق انتخابات به انجمن همپرسی راه یابند. افراد نیز می توانند بصورت "انفرادی" خود را برای نمایندگی به مردم معرفی کنند تا در صورت مقبولیت، انتخاب گردند.

بهمن: اکنون فرصت آن رسیده است که کار دولت را بسازیم که چگونه می آید و چگونه خواهد رفت. همانگونه که از نام جمهوری بر می آید، دولتی که انتخاب می شود، به اصطلاح ریسی می خواهد و در جمهوری، آنرا "رییس جمهور" می خوانند. ما نیز آنرا به همان می خوانیم. اگر دوستانی واژه ای دیگر می شناسند، می توانند جایگزین آن سازند. انتخاب این شخص می تواند از دو چشمه صورت پذیرد. یکی احزاب و دیگری مردم. یعنی اینکه احزاب اشخاصی را که خود می شناسند به جامعه معرفی می کنند و مردم از میان تمامی شرکت کنندگان، شخص مورد نظر خود را انتخاب می کنند. دیگر اینکه هستند کسانی که تعلق حزبی و گروهی ندارند، اما در "شهرآرایی" (سیاست) مایلند شرکت داشته باشند. اینان نیز خود را می توانند به مردم بعنوان "منفرد"، برای انتخاب شدن، معرفی کنند. هر دوی این انتخابات، یعنی انتخابات نمایندگان انجمن همپرسی و انتخاب رییس جمهور، در یک زمان انجام خواهد گرفت. آنچه که به این اصل مربوط می گردد را می توان بصورت اصل زیر عبارت بندی نمود:

#### پایه اجرایی:

#### اصل نوزدهم:

رییس جمهور از دو چشمه جوشیده از مردم انتخاب می گردد. چشمه اول احزاب هستند که می توانند اشخاص مورد نظر خود را به مردم معرفی کرده، تا آنها بتوانند از میان آنان، فرد مورد نظر خود را انتخاب نمایند. چشمه دوم، افرادی هستند که تعلقات حزبی و یا گروهی ندارند و مایلند که بعنوان "منفرد" در انتخابات شرکت نمایند. اینان نیز شایستگی خود را به مردم می نمایانند و مردم

نیز فرد مورد علاقه خود را انتخاب خواهند کرد. رییس جمهوری برای مدت چهار سال انتخاب می گردد. اگر خدمت او بر "خرد" مردمان بنشیند و "فر" از خود نشان دهد، می تواند برای یک دوره چهارساله دیگر انتخاب و کار خود را ادامه دهد. رییس جمهور می بایست ایرانی باشد. حقانیت رییس جمهور در پیمانی است که با مردم بسته است که نگاهبان ارجمندی انسان و حقوق گوهری افراد جامعه باشد، "راستی" با مردم را شیوه کار خود کند، از دارایی های عمومی در نهایت کوشش نگهداری نماید، "مهر" و "دوستی" را در جامعه پیروانند و در انجام مسئولیتهایی که مردم برعهده او گذاشته اند، کوتاهی نکند و نگاهبان میهن باشد. این پیمان از روزیکه رییس جمهور انتخاب می گردد، ما بین او و مردم بسته خواهد شد. این پیمان، پیمانی "مهری" است نه قراردادی و میثاقی.

اصل بیستم:

پس از انتخاب رییس جمهور، وی گروهی را بعنوان همکاران اجرایی رییس جمهوری، به انجمن همپرسی معرفی خواهد کرد و در صورت رای دادن نمایندگان به این افراد، دولت جمهوری برای خدمت به مردم و میهن، آغاز بکار خواهد کرد. این دولت به هیچ عنوان اجازه ندارد، عقیده، ایدئولوژی و یا دین خاصی را در "جهان آرایی" (بزبان امروزه، سیاست) جمهوری ایرانی دخیل کند. دولت جمهوری ایرانی، منتخب تمامی مردمان، با هرگونه تفکر، اندیشه و باورهای گوناگون است و بدینخاطر دولتش، دولتی "فراپاوری" است و از تنگی عقاید و ایدئولوژی ها، "بیزار" است، زیرا بر پایه "آمیختن" با هستی و با مردمان است.

اصل بیست و یکم:

هیچ کانونی بجز انجمن همپرسی و دولت وجود نخواهند داشت که حقانیت اجرایی امور کشوری را داشته باشد. جمهوری ایرانی نه رهبر دارد و نه شورای رهبری، نیز نه مجلس سنا دارد و نه شورای نگهبان و این قبیل مراجع پر خرج و برج و بیهوره کاری. تلاش و کوشش در این باید باشد که انجمن های همپرسی (چه مرکزی و چه منطقه ای) و دولت، بر پایه "عشق" و "راستی" کار امور کشور را سامان دهند. ایجاد کردن مراکز تو در تو، جز تلف کردن سرمایه های مردمان و پیچیده کردن مسائل نیست.

اصل بیست و دوم:

تمامی مسئولیت های دولت و رییس جمهور و محدوده آن، توسط انجمن همپرسی، مشخص و تعیین خواهد گردید. در نبودن شخص رییس جمهور، اداره دولت با نماینده او و با سایر وزرا ادامه داده خواهد شد.

اصل بیست و سوم:

نمایندگان انجمن همپرسی حق دارند هر زمان که نیاز پرسش و پاسخ از دولت را احساس کردند، دولت و یا وزرای مربوطه را برای توضیح بخواهند. رییس جمهور مسئول تمامی کارهایی است که در دولتش چه توسط خود او و چه توسط وزرایش انجام می گیرند. اگر پس از توضیحات وزیر مربوطه، باز اشکال و یا ابهام وجود داشته باشد، وی پاسخگو خواهد بود.

اصل بیست و چهارم:

رییس جمهور، وزرا و نمایندگان مجاز نیستند تا زمانیکه مسئولیت دولتی و نمایندگی دارند، مشاغل دیگر را برگزینند. اینان می بایست با خاطری آسوده، بتوانند هم راه حلهای مشکلات اجتماعی و امورات کشوری را بیابند و به انجام رسانند و هم اینکه بودن در آغوش با نشاط خانواده را از دست ندهند.

سایه: در اینجا لازم است که اصلی را نیز برای به اصطلاح سیاست خارجی جمهوری ایرانی بیاوریم. در دنیای کنونی، مرزها، حوزه های "جدا" کردنها هستند. هر کشوری می کوشد تا مرزهای خود را بپاید و پاسداری کند تا مبادا همسایه ای، کشوری و یا مزاحم دیگری، به حدود آن تجاوز کند. چشمها به این مرزهای پاره گی دوخته شده است. بجای اینکه "مرز"ها، خطوط "آمیختن" و "هم بستن" شدن باشند، به تیغ دچار شده اند. ما در "جهان آرای" نشان دادیم که زیبا سازی جهان را خواهیم. اما در دنیای امروزه که تجاوزات، همچون سرگرمی کشورهایی شده است که گویی کاری دیگر ندارند جز ایجاد دردسر و ماجراجویی، چاره ای نیست که دفاع از این خانه کهنسال را شیوه سازیم. من این اصل را به شکل زیر عبارت بندی نموده ام:

### اصل بیست و پنجم:

برنامه و کار دولت جمهوری ایرانی نسبت به خارج از خود (سیاست خارجی)، برپایه تفاهم، دوستی و یاری متقابل با کشورهای دیگر و نگاهبانی از "مرز" های کشور و استقلال آن، قرار دارد. هرگونه مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر و یا هرگونه صدور شعار و مرامی، مجاز نیست. روند جهان آرای جمهوری ایرانی، خود به سایر کشورها نشان خواهد داد که جمهوری ایرانی، حامی کیست و نگران چیست. جزییات این اصل را نمایندگان تعیین خواهند کرد.

بهمین: با آوردن دو پایه پیشین، پایه دآوری را نیز بیاوریم که از پایه های اساسی است. البته در این اصل، ما تعریفی کلی از آن می کنیم و جزییات آن و یا گسترش آن، ضروری است. در بالا گفتیم که اصل دآوری در فرهنگ ایران می بایست بر "داد" و "مهر" استوار باشد. در غیراینصورت حقی ادا نخواهد شد. با هر دآوری که برای یکی از طرفین دعوی می شود، یکی از طرفین بریده می شود و این با "مهر" است که می توان دوباره آنها را بهم آمیخت. برپایه این اصل کلی، اصل زیر را می توان پیشنهاد نمود:

### پایه دآوری :

#### اصل بیست و ششم:

پایه دآوری در جمهوری ایرانی، بر پایه های "داد" و "مهر" استوار است و از استقلال پایه ای بهره مند است. وزیر دآوری از میان حقوقدانان متعهد و خردمند، گروهی را به رییس جمهور معرفی خواهد کرد و پس از تایید آنها، لیست این گروه به انجمن همپرسی ارایه خواهد گردید و به تایید آنها نیز خواهد رسید. تمامی تصمیمات اداره دآوری برعهده این گروه می باشد. جز وزیر دآوری و گروه وی، هیچ مرجعی حقانیت تصمیم در امور دآوری را ندارد. دخالت این و آن در این اداره، استقلال آنرا تحدید خواهد کرد. تنها نمایندگان انجمن همپرسی بر مبنای حقوق خود، می توانند در مواردی که ضروری است، درکار این اداره تحقیق کنند. در این رکن دآوری، مراجع دیگری مانند شورای عالی قضایی، رییس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، قاضی مجتهد و امثال اینها وجود ندارد. کلیه ادارات دآوری در مناطق مختلف، اساسنامه ای برابر با اداره دآوری مرکزی خواهند داشت. "عرف" و "سنت" های موجود مجاز نیستند که در کار و دآوری اداره دآوری

جمهوری ایرانی، خود را دخیل سازند. بدینخاطر هیچ داوری ای در مناطق مختلف ایران، بدو صورت نخواهد بود. قوانین حقوقی برای همه و همه جا یکی است.

اصل بیست و هفتم:

اداره داوری جمهوری ایرانی موظف است که بوسیله گروه های تحقیق آشنا با مسایل مختلف اجتماعی و روحی و روانی جامعه، بکوشد تا ریشه های بوجود آمدن نگرانیها، ترسها، خلاف کاریها، دعوها، آزار دادن این و آن و ... را بیابد و راه حلهای مناسب آنها را به وزیر داوری پیشنهاد کرده تا اقدامات اساسی بتوانند انجام پذیرند.

اصل بیست و هشتم:

درب کلیه جلسات داوری به روی همه باز است و هیچ موردی از نظر افکار عمومی مجاز نیست که پوشیده گردد، مگر اینکه دو طرف دعوا، خود آشکار نبودن جلسه را پیشنهاد کنند. جلسه های داوری برای مورد های خاص مانند روزنامه ها (مطبوعاتی)، مسایل به اصطلاح سیاسی و مانند اینها وجود ندارد و همه یکسان اند. حق گرفتن وکیل، حق بدیهی دو طرف دعواست و اداره داوری موظف است تمامی امکانات فراهم کردن چنین حقی را بوجود آورد.

مینو: دوستان، دو نکته دیگر نیز باید آورده شوند تا کار امشب به سرانجامی برسد. یکی مسئله اقتصادی است و دیگری ارتش. فرهنگ ایران به این دو چگونه می نگرد؟ دو مسئله ای که جهان هستی را با مشکلات پیچیده ای روبرو کرده است. بنیان اولی در بسیاری از کشورهای سرمایه داری، بر چپاول و غارت سرمایه های کشورهای وابسته و عقب افتاده است، و دومی وسیله رسیدن به اهداف اولی. می روند و قراردادهای اقتصادی می بندند و در کنارش هم می گویند رفتیم و در باره حقوق بشر نیز "نق" زدیم. اما قرارداد بسته شده است و حقوق بشر نیز در کشورهای "دیپلوماسی" قرار می گیرند تا قرارداد بعدی. "سیاست"، چهره کثیف و زشت خود را، زیر ماسکهای رنگارنگ "حفظ محیط زیست"، "حقوق بشر"، "کودکان گرسنه"، "دموکراتی"، "سوسیال" و مانند اینها، پوشانیده است. گهگاهی یکی از این ماسکها کمی به پایین "سر" می خورد و گوشه ای از این تصویر را می توان دید. ارتش خود را می برند در کشورهای دیگر که دنبال تروریست کنند. این بیچاره اصطلاح تروریست که خودش هم نمی داند که کیست و چیست. با اینگونه بهانه ها، دقیقا شیوه های گذشته تاریخی را تکرار می کنند، اما به شکلهای مدرن امروزی. بجای تیر و تخته و شمشیر و سپر و امثالهم، با مدرن ترین جنگنده های هوایی خود، اهداف مورد نظر را در کمتر از چند ثانیه نابود می کنند. امروز دیگر سعدابن وقاص و خالدبن ولید زبان نفهم و یاران باوفای آنها و یا تیمور لنگ نیستند که حمله و تجاوز کنند، بلکه تحصیلکرده های قرن ما هستند که وجدانشان را در لابلای صفحات کتاب دانشگاهی شان و یا پشت مدارک عالی تحصیلی شان، پنهان کرده اند تا نشان دهند که تا کجا می توانند بروند. بگذریم که این قصه سر دراز دارد. از تقسیم کردن اقتصاد به زیر بنا و رو بنا و این شعارها، می پرهیزیم و آنرا بی معنی و بی مورد می دانیم. کار ما تنها در بیان اصلی کلی محدود خواهد شد، چه آنکه جزییات و گسترده آن کار کسانی است که آشنا به محدوده آنهاند. من این دو مسئله را در دو اصل بصورت زیر شکل داده ام:

اصل بیست و نهم:

غایت جمهوری ایرانی، "آراستن" گیتی است و تمامی امکانات موجود، تنها وسیله های رسیدن به این غایت خواهند بود. اقتصاد نه غایت فرهنگ ایران است و نه بی توجهی به آن روا. بریدن و بالا و پایین کردن آن، برتری دادن آن است بر زمینه های دیگر مانند فرهنگی، اجتماعی و ... تمامی

این زمینه ها در هماهنگی با هم می توانند اثرات مفید در جامعه و در مردم داشته باشند. بدینخاطر اهمیت اقتصاد در تامین نیازمندیهای مردمان بر این است که زندگی بکامشان "شیرین" گردد. اقتصاد جمهوری ایرانی می بایست از چشمه "نفی" جدا گردد و بر پایه تولیدات داخلی در تمامی زمینه ها قرار گیرد. هرز دادن و نفله کردن اموال همه گانی، بی احترامی و نوعی "آزار" به تمامی مردمان است. دولت جمهوری ایرانی با همیاری مردم باید بکوشد تا اقتصاد کشور برپایه های سالم روابط اقتصادی بنا گردد. پخش سرمایه ها در کلیه مناطق مختلف و بنا بر کارهای اجرایی آنها، از طریق وزارت اقتصاد انجام خواهد گرفت و همین وزارت با همیاری نمایندگان انجمن همپرسی، هم گزارش سالانه برای افکار عموم آماده می سازند و هم دخل و خرج کشوری را زیر نظر خواهند داشت. تمام منابع طبیعی ایران به کشور ایران تعلق دارد و کس دیگری مالک آن نخواهد بود و منافع تمامی اینها، به همه مردم متعلق است. مالکیت خصوصی اگر به "زیاده خواهی" دچار گردد، جامعه را به رشک و نابرابری خواهد کشاند. بدینخاطر این نوع مالکیت در محدودیتی مجاز، قابل قبول خواهد بود. فرهنگ ایران اندیشه "پهلوانی" و "جوانمردی" را پیش فرض "فرآفرینی" می داند و دوست دارد که مردمان، توانایی های خویش را بدون "چشم داشتی" به همه مردمان هدیه دهند تا نابرابریها، در جامعه ریشه نگیرند. مالکیت خصوصی را می توان با اندیشه پهلوانی در جامعه، با عدالت اجتماعی، "آشتی" داد. گوناگونی های استعدادها و توانایی ها را تنها از طریق همین اندیشه است که می توان به برابری انسانی راه برد. پیاده کردن عدالت اجتماعی و عدالت فردی و آشتی و تعادل آنها، بخصوص در زمینه مالی، بزرگترین کار وزارت اقتصاد است. در اقتصاد جمهوری ایرانی، مسایلی چون صدقه، خمس و یا زکات و غیره، جایی ندارند، بلکه چرخش بنیادین آن بر تولیدات داخلی و نیز مالیات هایی است که نمایندگان انجمن همپرسی، آنها را به تصویب می رسانند.

اصل سی ام:

در فرهنگ ایران، تهاجم، حمله و تجاوز به کشورهای دیگر، کاری زشت و ناپسند است و حقانیت چنین کاری به کسی داده نشده است. تنها در زمینه "دفاع" از کشور، ارتش جمهوری ایرانی، حقانیت اجرایی خواهد داشت. این شیوه "دفاع" بگونه ای باید باشد تا "جانی" آزرده نشود. اندیشه ارتش جمهوری ایرانی، بر پایه ارزشهای "ایرج"ی، یعنی برپایه "مهر"، که آمیختن با مردم است و نیز "فر"، که نیروی کشتش است، بنا گردیده است. ارتشی که تنها "دفاع" را برعهده دارد، ارتش "آمیزش" (صلح) با مردمان است. کار دیگر ارتش جمهوری ایرانی، شرکت در اقدامهای کمک رسانی به مناطق آسیب دیده و سایر خدماتی است که دولت و انجمن همپرسی، اهمیت آنرا تشخیص می دهند. افراد ارتش جمهوری ایرانی را، ایرانیان تشکیل خواهند داد. شرکت و خدمت در ارتش کاملاً آزاد است و کسی را نمی توان به زور به خدمت در آن واداشت. از آنجا که ارتش جمهوری ایرانی وظیفه "دفاع" را نمایندگی می کند، در مسئولیت خود می داند که شیوه های دفاع و ایستادگی در برابر پرخاشگری های خارجی را، به مردمان بیاموزد. کلیه وسایل دفاع می بایست با اندیشه ارتش جمهوری ایرانی، همخوانی داشته باشد. وسایل تخریبی مانند انواع "بمبها" "موشکها" با هر نوع مواد انفجاری و صدها وسایل مخرب دیگر، نه تولید خواهند شد و نه از شرکتهای جهانخوار و جنایتکار سرمایه داری شرق و غرب خریداری خواهند گردید. ارتش جمهوری ایرانی، توسط گروهی از افسران خردمند و آزاده ایرانی رهبری خواهد شد و کلیه تصمیمات در موارد اجرایی، در این گروه گرفته خواهد شد و در صورت تایید در دولت و انجمن همپرسی، حقانیت اجرایی پیدا خواهند کرد.

شاد و پیروز باشید.

# جمهوری ایرانی و اصول کلی پیشنهادی "قانون اساسی" آن

## کوششی از انجمن خرمدینان

### مقدمه:

اصولی را که ما پیشنهاد می‌کنیم، در یک همپرسی و یک گفتگو انجام یافته است. محتوای این اصول را، شیوه گفتگوی ما روشن خواهند کرد. بدینخاطر جدا کردن اصول از متن گفتگو، راز درونی اصول پیشنهادی ما را می‌پوشاند. توصیه و خواست صمیمانه ما به همه جویندگان و اندیشمندان این است که این متن را در کلیتش مورد بررسی و مطالعه قرار دهند. با این وجود ما این اصول را در آخر گفتگویمان، دوباره بصورت پشت سرهم، می‌آوریم. امیدواریم این کوشش، با همت ایرانیان آزاده گسترش داده شود. این کار، تنها یک پیشنهاد است و جنبه "انگیختن" دارد. حرف آخر هم نیست. کلام و واژه های درون آن، بیشتر به "آهنگ" می‌ماند تا چیزی سفت و سخت شده.

نام این متن پیشنهادی به قانون اساسی، به این اعتبار است که اساس این قانون، تنها و تنها "مردم" هستند و بدین لحاظ آنرا "اساسی" می‌نامیم. زیرا اساس آن را "مردمان" تشکیل می‌دهند. جمهوری است زیرا که از طرف تنها مردم بعنوان اصل و سرچشمه قانون، تشکیل می‌گردد و همگان در آن شرکت و در اداره آن نقشی اساسی دارند. ایرانی است زیرا که "ایران"، آشیانه "رام" خدای مهر و عشق و خدای بزم و شادی و موسیقی و رقص است. ایران خود را به خاک و آبی محدود نمی‌داند، بلکه خود را "خانه" همه انسانها می‌داند که تخمهای حقیقت اند. و برای این است که در برابر هرگونه انسان ستیزی می‌ایستند. تمام انسانها را فرزندان خود می‌داند و با آغوش باز و سپنجی اش، مهمان دار همه آنان است. جمهوری ایرانی هیچگونه حقانیتی بخود نمی‌دهد که برای کسی، گروهی، حزبی، و... "هویت" بسازد. هر انسانی در این جمهوری، می‌بایست "خود" را بیآفریند. شرایط زیست و زندگی در جمهوری ایرانی آنگونه باید باشد که زمینه های آفرینش هویت های شخصی و فردی، بدون هرگونه نابرابریهای بیرونی و درونی انسان، تامین گردد.

ما با رد کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی، که بر مبنای پرخاشگری، تجاوز و قهر و نابرابری برخاسته از ایدئولوژی حاکمان آن قرار دارد، متن زیر را در پی خواست جمهوری ایرانی، تنظیم کرده و به تمامی آزاده گان ایرانی و به جنبش جوان ایران، هدیه می‌داریم. در این متن کوشیده می‌شود تنها اصول کلی مطرح گردند و شاخه های برخاسته از این اصول، بر عهده جویندگان و عاشقان آزادی ایران زمین است. پیش از آنکه به تعریف و میدان مسئولیت های جمهوری ایرانی بپردازیم، چند اصلی، پیش مایه های کارند و فراتر هستند.

### اصل اول:

"جان" و "خرد" مقدس اند و هیچ کسی در هر کجا و در هر مقام، حق به آزار و یا تجاوز و بی احترامی به این دو امر "مقدس" را ندارد. این اصل جهانی و کلی، برخاسته از فرهنگ "سیمرغی" ایران است که جهان و هستی را جز مهر و عشق نمی‌داند. هر ایرانی ای بنا بر این فرهنگ، تعهد دارد که به این دو اصل نه تنها تجاوز نکند، بلکه از آنها نیز "پرستاری" نماید. هیچ کسی، هیچ قانونی، هیچ دولتی، هیچ دینی و هیچ الهی، حق گرفتن "جان" انسانی را ندارد. تاکید بر این اصل و

آوردن آن بعنوان اولین اصل قانون اساسی، بخاطر آنست که تمامی اصول بعدی، تنها و تنها بر پایه این اصل، که مبنای حقوق فطری و طبیعی انسان است، نوشته و به تصویب مردم خواهد رسید و تنها در اینصورت است که قانون اساسی، حقانیت اجرایی بخود خواهد گرفت.

## اصل دوم:

محیط زیست، جایگاه امکانات "زندگی" برای همه نسلهاست و "زندگی" با "جان" هستی یکی است و بدینخاطر "مقدس" است. حفظ محیط زیست، حفظ از "جان" هستی است. حفظ محیط زیست، دادن امکان زندگی به خود و به نسلهای آینده است. هیچکسی در هر مقامی و در هر جایی، حق ندارد به آن صدمه زده و آنرا تخریب نماید و همه مردمان موظفند که در نگاهیانی و پرستاری آن بکوشند.

## اصل سوم:

آزادی کسی را نمی توان بهر بهانه ای محدود نمود. آزادی، خود را در احترام و تعهد به اصل اول، تعریف و روشن می سازد. آزادی بیانگر وجود کثرت امکانات است که انسان بتواند خود را در جامعه شکوفا سازد. هیچ قدرتی حق ندارد چگونه اندیشیدن را برای کسی تعیین سازد. هیچ قدرتی حق ندارد برای کسی تعیین کند که چگونه خود را در جامعه ببوشاند. نوع فکر، اندیشه، جهان بینی و نیز نوع لباس، صورت، مو، و ... هیچ ربطی به دولت و قدرتی ندارد. فرهنگ ایران، هر انسانی را "اندازه گذار" می داند و بر این باور است که هر کسی می تواند خود، "اندازه" خود را مشخص و از آن نگاهیانی کند. تجاوز به اصل "آزادی" زمانی صورت می گیرد که انسان "بی اندازه خواه" شود.

## اصل چهارم:

در فرهنگ ایران، تمامی انسانها، زن و مرد، سیاه و سفید، با یکدیگر "گوهری" برابر دارند. یعنی دارای حقوق انسانی مساوی هستند. هیچکس بصرف داشتن عقیده و باور خاصی، هیچکس بصرف داشتن امتیاز خاصی و هیچ مقامی در هر جایی، نمی توانند ادعای ناپرابری گوهری کنند و خود را برگزیده بدانند. همه افراد اجتماع، در برابر قانون، حقوقی برابر دارند. در جمهوری ایرانی، "برگزیده" ای وجود نخواهد داشت.

## اصل پنجم:

آزادی "وجدان"، برای همه افراد اجتماع می بایست تامین شده باشد. با آزادی "وجدان" هر کسی آزاد است هر عقیده، ایدئولوژی، جهان بینی و باورهای دیگر را بپذیرد یا نپذیرد. با آزادی "وجدان" هر کسی آزاد است اندیشه و فکر خود را بیافریند و شکوفا سازد. هر طرز تفکر و اندیشه ای می تواند خود را در جامعه با رعایت اصل اول و سوم، بگستراند و جامعه را بیانگیزاند. کثرت اندیشه و تفکر، پیش فرض ایستادگی جامعه مردمی سالاری در برابر هرگونه استبداد است. جمهوری ایرانی، هیچ دینی، عقیده و یا ایدئولوژی ای را بعنوان عقیده و ایدئولوژی حاکم بر جامعه برسمیت نمی شناسد و وظیفه خود می داند که تمامی امکانات گسترش باورهای گوناگون را در جامعه فراهم آورده تا همه بتوانند در فضایی آرام و با روحیه جوانمردی، با یکدیگر "همپرسی" نمایند. جمهوری ایرانی وظیفه خود می داند که از آزادی اندیشه و تفکر برای همه افراد، با حقوقی برابر، پاسداری و از آن پرستاری نماید.

## اصل ششم:

مطبوعات، رادیو و تلویزیون، سینما، تاتر، هنر و موسیقی، از آزادی کامل برخوردار خواهند بود تا تعهد خود را در برابر زنده نگاهداشتن جامعه و انگیختن مردم به شرکت همه جانبه در مسائل وطن خویش به انجام رسانند. هر کسی حق فطری و ذاتی دارد که اندیشه اش را در مورد مسائل مختلف، بدون سد و مانعی، آزادانه از طریق امکانات موجود بیان کرده و نشر نماید. هرگونه سانسور تحت هر بهانه، مجاز نخواهد بود. هنر، چون سینما، تاتر، موسیقی و شاخه های دیگر آن، می بایست بدون حد و مرز آزاد باشند تا شادی و نشاط و ذوق را در جامعه برانگیخته و پیروانند.

## اصل هفتم:

برگزاری گردهمایی ها در همه زمینه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آزاد است. برای نگاهیاتی از این حرکت اجتماعی، زمان انجام، به ادارات مربوطه گزارش خواهد شد تا دولت، وظیفه خود را در یاری کردن به برقراری تظاهرات ها و حفظ آرامش شرکت کنندگان، انجام دهد. هرگونه پرخاشگری، بی احترامی، آزار و رنجاندن هر شخصی و نیز صدمه زدن به سرمایه های همه گانی، چه از طرف شرکت کننده گان و چه از طرف کارمندان دولتی، کاری ناپسندیده است و هماهنگی اجتماعی را از بین می برد و باید از آن پرهیز نمود. در غیر اینصورت برپایه قانون با آزارندگان برخورد خواهد شد. هر فردی حق دارد از امکانات تشکل دادن گروه، سازمان و ... بهره جوید تا بتواند خواسته های خود را به مسئولین دولتی بیان دارد.

## اصل هشتم:

از آنجا که هیچ عقیده و ایدئولوژی و جهان بینی و دینی مقدس نیست تا خود را تمامی "حقیقت" جلوه دهد و جامعه را به تنگناهای فکری دچار گرداند، بدین لحاظ کاویدن در نوع عقاید و باورهای مردمان، شدیداً ممنوع است و هیچ کسی یا هیچ دولتی هیچگونه حقی ندارد که کسی را بخاطر داشتن عقیده و باور خاصی، مورد آزار و اذیت قرار دهد.

## اصل نهم:

بنا بر اصل سوم، در جمهوری ایرانی، هر فردی آزاد است تا هر شغلی را که دوست دارد انتخاب کند تا بتواند "خود" را در جامعه شکوفا سازد. دولت موظف است که این جویندگان را در یافتن آرزوهایشان، یاری رساند.

## اصل دهم:

تحصیل در تمامی دوره های آموزشی مانند مدارس ابتدایی، دبیرستانها، آموزشگاهها و دانشگاهها، رایگان خواهد بود و در دوره های دانشگاهی، دانشجویان می توانند با یاری و کمک مالی خود(با توجه به وضع مالی در خانواده ها)، در گرداندن امور مالی دانشگاهی که در آن تحصیل می کنند، انباز گردند. دولت نیز موظف است که دانش آموزان و دانشجویان را در این کار مردمی، یاری کند. درسهای فلسفه و ورزش از کلاس اول ابتدایی، جزو دروسی خواهند بود که تا به انجام رساندن دوره های آموزشی باید ادامه داده شوند. در جمهوری ایرانی، تمامی مدارس از امکانات برابر برخوردار خواهند بود و بر مدیران و مسئولین آموزشی است که بکوشند تا نابرابریها از بین برده

شوند. بالا و پایین کردنها، دولتی و انتفاعی کردنها و از اینگونه جداسازیها، نه تنها زشت است، بلکه درخت مهر و جوانمردی را در جامعه می سوزاند. امتحان کردنها که غالباً ترس و وحشت را در کودکان ایجاد می کند و "راستی" را در وجود آنان می خشکاند و نیز نمره دانه‌های رایج امروزی، بخصوص در دوره ابتدایی که تخم رشک و نابرابریها را میان کودکان و نوجوانان می کارد، از میان برداشته خواهند شد و جای خود را به "خود داوری" خواهند سپرد. پایه کار آموزگاران با شاگردان، برپایه آموزشی "همپرسی" قرار خواهد داشت و با احترام یکدیگر و در آزادی، می کوشند تا با هم، شیوه های "جستجو" و "تجربه" کردن را بیابند. از هرگونه توهین و خشم و حتی صدای بلند و یا شیوه های پرخاشگری، شدیداً باید پرهیز نمود. چنین شیوه های زشتی، ارجمندی انسان را پایمال خواهد کرد.

### اصل یازدهم:

جمهوری ایرانی می کوشد تا احزاب گوناگون، خود را بتوانند بیارایند و به دولت در کار سامان دادن کشور یاری دهند. تمام عقاید، باورها و جهان بینی ها می توانند در کمال آزادی بنا بر اصل اول، به فعالیت‌های حزبی خود پردازند و بکوشند تا مردمانی را که به آنها گرایش می دارند، در زیباساختن ایران و جهان، شریک و انباز خود نمایند. هرگونه بی احترامی و پرخاشگری حزبی نسبت به حزب دیگر، بی احترامی به ارجمندی انسان است و همه احزاب وظیفه میهنی خود بدانند که از اینکار، پرهیز کرده تا جامعه در آرامش و نشاط و شادی، بتواند مشکلاتش را از میان بردارد.

### اصل دوازدهم:

حزب و یا احزاب وابسته به قدرتهای بیرونی که جهان و مردمان آنرا می آزارند و کشور را تحریک و یا تهدید می کنند، و نیز حزب و یا احزابی که تمایلات نژادپرستی دارند و آنرا در اجتماع تبلیغ می نمایند، در جمهوری ایرانی، جایی نخواهند داشت.

### اصل سیزدهم:

در جمهوری ایرانی، دادگاهها برپایه دو اصل بن مایه ای فرهنگ ایران، یعنی "داد" و "مهر" قرار دارند و با ایندو اصل، حقانیت اجرایی خواهند گرفت. از طرف این دادگاهها، هیچکسی بعنوان "مجرم" نامیده نخواهد شد. طرفین دعوا با آزادی انتخاب وکیل می کوشند که از حقوق خود دفاع نمایند. دادگاههای مربوطه موظفند که تمامی امکانات برگزاری سریع بررسی را آماده گردانند. هرگونه "آزار" طرفین دعوا، شدیداً مورد پیگیری قرار خواهد گرفت. در این دادگاهها، داورانی شرکت خواهند داشت که آشنا با حقوقی باشند که در زمینه آن، وظیفه دفاع را برعهده می گیرند. داور می بایست تمامی زمینه های بوجود آمدن مورد دعوا را در نظر گیرد. پایه داوری نه "عرف" و "سنت" هاست و نه شریعت دینی خاص، بلکه داوری بر پایه "خرد شاد" است که می تواند از حقوق مردم، نگاهبانی و دفاع نماید. از آنجا که در جمهوری ایرانی، کسی بنام مخالف سیاسی شناخته نخواهد شد و مخالفت مردم یا گروهی و یا حزبی با برنامه های دولت، حقی اجتماعی است و باید وجود داشته باشد، لذا دادگاهی برای مسایل سیاسی وجود نخواهد داشت. در جمهوری ایرانی، این حق عمومی برای مردمان محفوظ است که مخالف باشند و این حق، قابل تعقیب و آزار نیست. برپایه چنین باوری، آوردن اصطلاحاتی چون دستگیری، تعقیب، شکنجه، حبس و هر نوع آزار دیگر، زشت و ناپسند است و در پی اصل اول و سوم، اصلی برای ممنوعیت چنین رفتاری، وجود نخواهد داشت.

## اصل چهاردهم:

نظام جهان آرایی (سیاست) ایران، جمهوری است که بر مبنای فرهنگ "سیمرخی" ایران خود را تعریف کرده و بر پایه "مردمی سالاری" قرار گرفته است و حقانیت خود را تنها و تنها از "مردم" می گیرد که سرچشمه های قانونگزاری هستند. به زبانی دیگر، تنها مردم، صاحب اصلی این جمهوری هستند و نه قدرتی فراسو. جمهوری ایرانی، مسئولیت خود را اعمال "سیاست" و "قدرت" ندانسته، بلکه غایتش، "آراستن گیتی" است که تنها برپایه "کشش" و "شادی"، شدنی است. جمهوری ایرانی، برپایه ایمان به هیچ عقیده و ایدئولوژی و دینی بنا نشده است، تنها "خرد شاد" مردمان است که می تواند کار نظام و کشور را "سامان" داده و گیتی را "زیبا" سازد. قوانینی که در قانون اساسی جمهوری ایرانی بوسیله نمایندگان مردم، نگاشته می شوند، ابدی نیستند، بلکه قابل تغییرند. تنها اصولی که بیانگر حقوق گوهری و ذاتی انسان هستند، مقدس اند و حق تجاوز به آنها و یا تغییر آنها، از سوی هیچ مرجعی مجاز نیست. پرچم جمهوری ایرانی، درفش کاویانی است که حقانیت "دادخواهی" و "دادستانی" را، به هر انسانی داده است. این درفش یا پرچم، نماینده فرهنگ ایران در جهان و در میان کشورهای دیگر خواهد بود. بر روی این پرچم، تصویر "ماه" در میان سطح پرچم کشیده شده که از چهار سوی آن، چهار برگی به شکل آویزان ترسیم گردیده و در بالای آن تصویر "خورشید" است و عبارت "جمهوری ایرانی" آنرا زینت داده است.

## پایه قانون گذاری:

### اصل پانزدهم:

"انجمن همپرسی" جمهوری ایرانی، بالاترین جایگاه تصمیمات کشوری است و حقانیت خود را از اراده و خواست و آرمانهای مردمان، کسب می کند. این انجمن توسط مردم و نیز احزاب که نمایندگی مردم را بر عهده دارند، در انتخابات آزاد و برابر برای همه کسانی که حق انتخاب شدن و نیز انتخاب کردن دارند، تشکیل می گردد. زنان و مردان با حقوقی برابر، در نگاهیانی از آن، شرکت فعال خواهند داشت. دوره نمایندگی مردم در این انجمن چهار سال است و تعداد آنها نسبت به جمعیت کشور مشخص خواهد شد. در این انجمن، اقلیت و اکثریت جایی ندارد. انجمن، جایگاه همپرسی همه ایرانیانی است که دلشان برای میهن خویش می طبد. انتخاب مدیر و گروه مدیریت و چگونگی سیر کار انجمن، توسط نمایندگان مردم در زمان پیدایش انجمن همپرسی جمهوری ایرانی، مشخص و تعیین خواهد شد. در انجمن همپرسی جمهوری ایرانی، هیچ نماینده و رییس جمهور و مسئول دیگر، به کتابی و یا به آموزه ای قسم نخواهند خورد. نمایندگان این انجمن با هم پیمان می بندند که خدمت مردمان کنند و با تمام امکانات و توانایی های خویش، در راه آرمانهای آنان، از هرکوششی دریغ نورزند. بنیان این پیمان بر "راستی" و "صدق" و "آمیختن" استوار است. پیمان، قرارداد یا میثاق نیست. مذاکرات این انجمن آشکار است و هر کسی می تواند در جلسات انجمن شرکت کرده و از شیوه کار آن باخبر گردد. علنی نبودن دوره ای از گفتگوها را، نمایندگان مردم می توانند تعیین کنند. گزارش کامل روند گفتگوهای انجمن می بایست از طریق یکی از ایستگاه های رادیویی در تمام نقاط کشور فرستاده شود تا همگان امکان پیگیری مسایل را دارا باشند. شرکت رادیوها و خبرنگاران در انجمن ضروری است. تمامی قوانین کشور توسط نمایندگان مردم در انجمن همپرسی، گفتگو و کنکاش خواهد شد. از حقوق انجمن همپرسی است که بتواند در تمامی اموری که در کشور انجام می گیرد، جستجو و تحقیق کند. کلیه پیمان نامه ها، قراردادها و کلیه روابط دیگر با سایر کشورها، تنها با توافق و تصویب نمایندگان مردم در انجمن، حقانیت اجرایی خواهند داشت. در این انجمن هیچگونه قوانینی نمی تواند نوشته شود که با بن مایه های فرهنگی ایران، ناهمخوانی داشته باشد.

## اصل شانزدهم:

جمهوری ایرانی بر پایه اتحادیه نقاط مختلف ایران و با خصوصیات ویژه آنها، قرار دارد. هر منطقه ای در رهبری و سامان دادن امور مربوط به منطقه خود و "زیبا" ساختن آن، آزاد است. مناطقی که دارای زبان و خط خود می باشند، آنها را می توانند در دوره های آموزشی بکار بندند تا این ویژه گیهای فرزانی فرهنگی ایران، نگاهبانی شوند و به دست نسل های آینده سپرده گردد. صندوق مالی این منطقه ها، از خودگردانی خود، تامین خواهد شد و در صورت کمبود، دولت مرکزی وظیفه دارد آنها را یاری دهد. تمام این منطقه ها، دارای انجمنی محلی هستند که بر پایه اساس و شیوه های انجمن همپرسی مرکزی، رهبری خواهند شد. نمایندگان آن، در انتخاباتی آزاد از طرف مردم همان منطقه انتخاب خواهند شد و کار اجرای امور محل خود را به پیش خواهند برد. باید کوشید که بعنوان نماینده، از تمامی صنف های موجود محلی، در "انتخاب شدن" شرکت نمایند. انجمن، محل همپرسی همه مردمان از هر رنگ و دید است. تمامی تصمیماتی که مربوط به منطقه است، بر عهده انجمن همپرسی محلی است و در تصمیماتی که بگونه ای به کلیت کشور مربوط می شود، می بایست در انجمن مرکزی شرکت کرده و در این تصمیمات، خود را انباز سازند. مدیر و گروه مدیریت انجمنهای همپرسی محلی، توسط نمایندگان مردم محل خود، انتخاب خواهند شد و کار دولت مرکزی، مداخله در آن نیست. دوره مدیریت این انجمنها نیز همانند انجمن مرکزی، چهار سال می باشد.

## اصل هفدهم:

ضرورت "همپرسی" و "هم اندیشی" همه گانی با هم، ایجاب می کند که زبان و خط مشترک فارسی را بعنوان زبان و خط رسمی کشور برگزینیم. اما در قسمتهایی که دارای زبان و خط خود می باشند، حق طبیعی آنان است که در کنار زبان مشترک، در پروراندن و پرستاری زبان و خط خود نیز بکوشند و آنرا بکار برده و بگسترند.

## اصل هجدهم:

احزاب می کوشند از طریق انتخابات به انجمن همپرسی راه یابند. افراد نیز می توانند بصورت "انفرادی" خود را برای نمایندگی به مردم معرفی کنند تا در صورت مقبولیت، انتخاب گردند.

## پایه اجرایی:

## اصل نوزدهم:

رییس جمهور از دو چشمه جوشیده از مردم انتخاب می گردد. چشمه اول احزاب هستند که می توانند اشخاص مورد نظر خود را به مردم معرفی کرده، تا آنها بتوانند از میان آنان، فرد مورد نظر خود را انتخاب نمایند. چشمه دوم، افرادی هستند که تعلقات حزبی و یا گروهی ندارند و مایلند که بعنوان "منفرد" در انتخابات شرکت نمایند. اینان نیز شایستگی خود را به مردم می نمایانند و مردم نیز فرد مورد علاقه خود را انتخاب خواهند کرد. رییس جمهوری برای مدت چهار سال انتخاب می گردد. اگر خدمت او بر "خرد" مردمان بنشیند و "فر" از خود نشان دهد، می تواند برای یک دوره چهارساله دیگر انتخاب و کار خود را ادامه دهد. رییس جمهور می بایست ایرانی باشد. حقانیت رییس جمهور در پیمانی است که با مردم بسته است که نگاهبان ارجمندی انسان و حقوق گوهری

افراد جامعه باشد، "راستی" با مردم را شیوه کار خود کند، از دارایی های عمومی در نهایت کوشش نگهداری نماید، "مهر" و "دوستی" را در جامعه پیروراند و در انجام مسئولیتهایی که مردم برعهده او گذاشته اند، کوتاهی نکند و نگاهبان میهن باشد. این پیمان از روزیکه رییس جمهور انتخاب می گردد، ما بین او و مردم بسته خواهد شد. این پیمان، پیمانی "مهری" است نه قراردادی و میثاقی.

### اصل بیستم:

پس از انتخاب رییس جمهور، وی گروهی را بعنوان همکاران اجرایی رییس جمهوری، به انجمن همپرسی معرفی خواهد کرد و در صورت رای دادن نمایندگان به این افراد، دولت جمهوری برای خدمت به مردم و میهن، آغاز بکار خواهد کرد. این دولت به هیچ عنوان اجازه ندارد، عقیده، ایدئولوژی و یا دین خاصی را در "جهان آرایی" (بزیان امروزه، سیاست) جمهوری ایرانی دخیل کند. دولت جمهوری ایرانی، منتخب تمامی مردمان، با هرگونه تفکر، اندیشه و باورهای گوناگون است و بدینخاطر دولتش، دولتی "فراابوری" است و از تنگی عقاید و ایدئولوژی ها، "ببزار" است، زیرا بر پایه "آمیختن" با هستی و با مردمان است.

### اصل بیست و یکم:

هیچ کانونی بجز انجمن همپرسی و دولت وجود نخواهند داشت که حقانیت اجرایی امور کشوری را داشته باشد. جمهوری ایرانی نه رهبر دارد و نه شورای رهبری، نیز نه مجلس سنا دارد و نه شورای نگهبان و این قبیل مراجع پر خرج و برج و بیهوره کاری. تلاش و کوشش در این باید باشد که انجمن های همپرسی (چه مرکزی و چه منطقه ای) و دولت، بر پایه "عشق" و "راستی" کار امور کشور را سامان دهند. ایجاد کردن مراکز تو در تو، جز تلف کردن سرمایه های مردمان و پیچیده کردن مسائل نیست.

### اصل بیست و دوم:

تمامی مسئولیت های دولت و رییس جمهور و محدوده آن، توسط انجمن همپرسی، مشخص و تعیین خواهد گردید. در نبودن شخص رییس جمهور، اداره دولت با نماینده او و با سایر وزرا ادامه داده خواهد شد.

### اصل بیست و سوم:

نمایندگان انجمن همپرسی حق دارند هر زمان که نیاز پرسش و پاسخ از دولت را احساس کردند، دولت و یا وزرای مربوطه را برای توضیح بخواهند. رییس جمهور مسئول تمامی کارهایی است که در دولتش چه توسط خود او و چه توسط وزرایش انجام می گیرند. اگر پس از توضیحات وزیر مربوطه، باز اشکال و یا ابهام وجود داشته باشد، وی پاسخگو خواهد بود.

### اصل بیست و چهارم:

رییس جمهور، وزرا و نمایندگان مجاز نیستند تا زمانیکه مسئولیت دولتی و نمایندگی دارند، مشاغل دیگر را برگزینند. اینان می بایست با خاطری آسوده، بتوانند هم راه حلهای مشکلات اجتماعی و

امورات کشوری را بیابند و به انجام رسانند و هم اینکه بودن در آغوش با نشاط خانواده را از دست ندهند.

### اصل بیست و پنجم:

برنامه و کار دولت جمهوری ایرانی نسبت به خارج از خود (سیاست خارجی)، برپایه تفاهم، دوستی و یاری متقابل با کشورهای دیگر و نگاهبانی از "مرز" های کشور و استقلال آن، قرار دارد. هرگونه مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر و یا هرگونه صدور شعار و مرامی، مجاز نیست. روند جهان آرای جمهوری ایرانی، خود به سایر کشورها نشان خواهد داد که جمهوری ایرانی، حامی کیست و نگران چیست. جزییات این اصل را نمایندگان تعیین خواهند کرد.

### پایه دآوری :

### اصل بیست و ششم:

پایه دآوری در جمهوری ایرانی، بر پایه های "داد" و "مهر" استوار است و از استقلال پایه ای بهره مند است. وزیر دآوری از میان حقوقدانان متعهد و خردمند، گروهی را به رییس جمهور معرفی خواهد کرد و پس از تایید آنها، لیست این گروه به انجمن همپرسی ارایه خواهد گردید و به تایید آنها نیز خواهد رسید. تمامی تصمیمات اداره دآوری برعهده این گروه می باشد. جز وزیر دآوری و گروه وی، هیچ مرجعی حقانیت تصمیم در امور دآوری را ندارد. دخالت این و آن در این اداره، استقلال آنرا تحدید خواهد کرد. تنها نمایندگان انجمن همپرسی بر مبنای حقوق خود، می توانند در مواردی که ضروری است، در کار این اداره تحقیق کنند. در این رکن دآوری، مراجع دیگری مانند شورای عالی قضایی، رییس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، قاضی مجتهد و امثال اینها وجود ندارد. کلیه ادارات دآوری در مناطق مختلف، اساسنامه ای برابر با اداره دآوری مرکزی خواهند داشت. "عرف" و "سنت" های موجود مجاز نیستند که در کار و دآوری اداره دآوری جمهوری ایرانی، خود را دخیل سازند. بدینخاطر هیچ دآوری ای در مناطق مختلف ایران، بدو صورت نخواهد بود. قوانین حقوقی برای همه و همه جا یکی است.

### اصل بیست و هفتم:

اداره دآوری جمهوری ایرانی موظف است که بوسیله گروه های تحقیق آشنا با مسایل مختلف اجتماعی و روحی و روانی جامعه، بکوشد تا ریشه های بوجود آمدن نگرانیها، ترسها، خلاف کاریها، دعواها، آزار دادن این و آن و ... را بیابد و راه حلهای مناسب آنها را به وزیر دآوری پیشنهاد کرده تا اقدامات اساسی بتوانند انجام پذیرند.

### اصل بیست و هشتم:

درب کلیه جلسات دآوری به روی همه باز است و هیچ موردی از نظر افکار عمومی مجاز نیست که پوشیده گردد، مگر اینکه دو طرف دعوا، خود آشکار نبودن جلسه را پیشنهاد کنند. جلسه های دآوری برای موردهای خاص مانند روزنامه ها (مطبوعاتی)، مسایل به اصطلاح سیاسی و مانند اینها وجود ندارد و همه یکسان اند. حق گرفتن وکیل، حق بدیهی دو طرف دعواست و اداره دآوری موظف است تمامی امکانات فراهم کردن چنین حقی را بوجود آورد.

## اصل بیست و نهم:

غایت جمهوری ایرانی، "آراستن" گیتی است و تمامی امکانات موجود، تنها وسیله های رسیدن به این غایت خواهند بود. اقتصاد نه غایت فرهنگ ایران است و نه بی توجهی به آن روا. بریدن و بالا و پایین کردن آن، برتری دادن آن است بر زمینه های دیگر مانند فرهنگی، اجتماعی و ... . تمامی این زمینه ها در هماهنگی با هم می توانند اثرات مفید در جامعه و در مردم داشته باشند. بدینخاطر اهمیت اقتصاد در تامین نیازمندیهای مردمان بر این است که زندگی بکامشان "شیرین" گردد. اقتصاد جمهوری ایرانی می بایست از چشمه "نفی" جدا گردد و بر پایه تولیدات داخلی در تمامی زمینه ها قرار گیرد. هرز دادن و نفله کردن اموال همه گانی، بی احترامی و نوعی "آزار" به تمامی مردمان است. دولت جمهوری ایرانی با همیاری مردم باید بکوشد تا اقتصاد کشور برپایه های سالم روابط اقتصادی بنا گردد. پخش سرمایه ها در کلیه مناطق مختلف و بنا بر کارهای اجرایی آنها، از طریق وزارت اقتصاد انجام خواهد گرفت و همین وزارت با همیاری نمایندگان انجمن همپرسی، هم گزارش سالانه برای افکار عموم آماده می سازند و هم دخل و خرج کشوری را زیر نظر خواهند داشت. تمام منابع طبیعی ایران به کشور ایران تعلق دارد و کس دیگری مالک آن نخواهد بود و منافع تمامی اینها، به همه مردم متعلق است. مالکیت خصوصی اگر به "زیاده خواهی" دچار گردد، جامعه را به رشک و نابرابری خواهد کشاند. بدینخاطر این نوع مالکیت در محدودیتی مجاز، قابل قبول خواهد بود. فرهنگ ایران اندیشه "پهلوانی" و "جوانمردی" را پیش فرض "فرآفرینی" می داند و دوست دارد که مردمان، توانایی های خویش را بدون "چشم داشتی" به همه مردمان هدیه دهند تا نابرابریها، در جامعه ریشه نگیرند. مالکیت خصوصی را می توان با اندیشه پهلوانی در جامعه، با عدالت اجتماعی، "آشتی" داد. گوناگونی های استعدادها و توانایی ها را تنها از طریق همین اندیشه است که می توان به برابری انسانی راه برد. پیاده کردن عدالت اجتماعی و عدالت فردی و آشتی و تعادل آنها، بخصوص در زمینه مالی، بزرگترین کار وزارت اقتصاد است. در اقتصاد جمهوری ایرانی، مسائلی چون صدقه، خمس و یا زکات و غیره، جایی ندارند، بلکه چرخش بنیادین آن بر تولیدات داخلی و نیز مالیات هایی است که نمایندگان انجمن همپرسی، آنها را به تصویب می رسانند.

## اصل سی ام:

در فرهنگ ایران، تهاجم، حمله و تجاوز به کشورهای دیگر، کاری زشت و ناپسند است و حقانیت چنین کاری به کسی داده نشده است. تنها در زمینه "دفاع" از کشور، ارتش جمهوری ایرانی، حقانیت اجرایی خواهد داشت. این شیوه "دفاع" بگونه ای باید باشد تا "جانی" آزرده نشود. اندیشه ارتش جمهوری ایرانی، بر پایه ارزشهای "ایرج"ی، یعنی برپایه "مهر"، که آمیختن با مردم است و نیز "فر"، که نیروی کشتش است، بنا گردیده است. ارتشی که تنها "دفاع" را برعهده دارد، ارتش "آمیزش" (صلح) با مردمان است. کار دیگر ارتش جمهوری ایرانی، شرکت در اقدامهای کمک رسانی به مناطق آسیب دیده و سایر خدماتی است که دولت و انجمن همپرسی، اهمیت آنرا تشخیص می دهند. افراد ارتش جمهوری ایرانی را، ایرانیان تشکیل خواهند داد. شرکت و خدمت در ارتش کاملاً آزاد است و کسی را نمی توان به زور به خدمت در آن واداشت. از آنجا که ارتش جمهوری ایرانی وظیفه "دفاع" را نمایندگی می کند، در مسئولیت خود می داند که شیوه های دفاع و ایستادگی در برابر پرخاشگری های خارجی را، به مردمان بیاموزد. کلیه وسایل دفاع می بایست با اندیشه ارتش جمهوری ایرانی، همخوانی داشته باشد. وسایل تخریبی مانند انواع "بمبها" "موشکها" با هر نوع مواد انفجاری و صدها وسایل مخرب دیگر، نه تولید خواهند شد و نه از شرکتهای جهانخوار و جنایتکار سرمایه داری شرق و غرب خریداری خواهند گردید. ارتش جمهوری ایرانی، توسط گروهی از افسران خردمند و آزاده ایرانی رهبری خواهد شد و کلیه

تصمیمات در موارد اجرایی، در این گروه گرفته خواهد شد و در صورت تایید در دولت و انجمن همپرسی، حقانیت اجرایی پیدا خواهند کرد.